

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

## ( بولتن نظرات )

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۲۹

شهریور ماه ۱۳۸۱

مطالب این شماره :

- \* قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ !
  - \* شعار واپس گرا !
  - \* امپریالیسم و جنگ !
  - \* برخی از موضع گیریهای حزب در سه ماه اخیر :
  - \* نقد مارکسیستی را بیاموزیم !
  - \* از نامه های وارده !
  - \* آینده سازان ؛ ورزش کالائی !
- ص ۱  
ص ۲  
ص ۴  
ص ۷  
ص ۱۵  
ص ۳۰  
ص ۳۸

## یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

### 1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

### 2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washington,D.C. 20016

## قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷

### جنایت ثبت شده دیگری در تاریخ

تاریخ چند هزار ساله‌ی جوامع طبقاتی، پیوسته از جنایات حاکمین حکایت‌های تلخی داشته است. اما سادیسم مذهبی در قدرت بدترین حکایت‌ها را از خود به جا گذاشته است: شاید به صلیب کشیدن مسیح، کردن زدن هزاران نفر از طایفه‌ی ابوقریظه به دستور محمد، کندن پوست نسیمی در دمشق، تکه تکه کردن بابک خرم‌دین در سامره، دونیم کردن موسیقی‌دانان با بستن به دوگاری در تبریز، در آتش سوزاندن جوردانوپرونوها، تنها مثنی از خروار قسوت سادیسم مذهبی در قدرت باشد.

کشتار هزاران زندانی سیاسی در مرداد شهریور ۱۳۶۷ نه آخرین، که نمونه دیگری است از جنایات رژیم مذهبی اسلامی در حق انسانها. این جنایت که با قتل‌های زنجیره‌ای، سنگسارها، درآوردن چشم از حدقه و قطع اعضای بدن انسانها و ... تداوم یافته حکایت از عمق ارتجاعی بودن مذهب و مذهبیون در قدرت دارد و چنان زخمی بر دل تاریخ گذاشته که جز با پاک کردن کثافت مذهب از حاکمیت، التیام نخواهد یافت و کلیه‌ی حاکمین کنونی ایران و اکثر قریب به اتفاق سرکرده‌کان مذهب شیعه در ایران در این جنایت سهیم‌اند. یاد قربانیان تابستان ۶۷ را در زندانهای رژیم، گرامی بداریم و با نفرتی صد چندان برای سرنکونی رژیم منحوس اسلامی ایران و برقراری حکومت کارگران و زحمت‌کشان و استقرار سوسیالیسم، متحداً به پا خیزیم.

## شعار واپس‌گرا !

رژیم جمهوری اسلامی در تب بحرانهای خودساخته و درونی‌اش می‌سوزد و به مرز هذیان‌گوئی و نهایتاً فروپاشی رسیده است. آن چه که در سطح حاکمیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جریان می‌یابد از بسیاری جهات سالهای آخر حکومت شاه را تداعی می‌کند: دو حزب شه‌ساخته به رهبری هویدا و علم، بحران اقتصادی به ویژه در عرصه‌ی تولیدات نساجی؛ رقابت شدید بین واردکننده‌گان کالا و تولیدکننده‌گان داخلی و دست‌بالا داشتن بورژوازی تجاری؛ دعوت از مخالفین به ترک ایران توسط شاه، تشدید مبارزات مردم علیه حاکمین که به تشدید تضاد در درون حاکمیت وقت انجامیده بود؛ آزادی "خودیها" و قلع و قمع "غیرخودیها" - ضمن تحمل نسبی نیروهای مذهبی و حتا کمک به جناحهایی از آنها توسط رژیم در مقابله با کمونیسم؛ زندانی کردن مهره‌هایی مهم در سلسله مراتب دولتی جهت غلبه بر بحران؛ شروع بحثهای داغ در مجلس شورای ملی و غیره.

و امروز: دو جناح تمامیت‌خواه و "اصلاح طلب" در قدرت؛ بحران اقتصادی به مراتب شدیدتر از زمان شاه از جمله در عرصه‌ی تولیدات نساجی؛ رقابت شدید بین واردکننده‌گان کالا و تولیدکننده‌گان داخلی و در این زمینه دست‌بالا داشتن بورژوازی تجاری و باند مافیایی آن، از جمله در کسوت آقا زاده‌ها که فعال‌میشاء اند؛ دعوت از مخالفین به ترک ایران توسط آیت‌الله مصباح یزدی؛ مخالفت بیش از ۸۰٪ مردم با حاکمین؛ آزادی "خودیها" و قلع و قمع "غیرخودیها" و تحمل نسبی نیروهای اسلامی منتقد؛ زندانی کردن و ترور مهره‌های رژیم، با حاد شدن تضاد بین دو جناح و با دید "یک دست" کردن حاکمیت؛ به جان هم افتادن نماینده‌گان مجلس شورای اسلامی و ....

مشابهت‌هایی را نیز در میان نیروهای اپوزیسیون حاکمین از نظر شعارها و وضعیت تشکیلاتی این نیروها و صف بندی در زمان شاه و امروز می‌توان ملاحظه کرد: نیروهای مدافع کمونیسم در آن زمان شعار سرنگونی رژیم شاه و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا را می‌دادند. نیروهای بینابینی و اپورتونیست (نظیر رهبری حزب توده) ایجاد جبهه واحد ضد دیکتاتوری شاه را که جبهه سازش طبقاتی بود، پیش می‌کشیدند و نیروهای بورژوایی یا روی خط شاه باید سلطنت کند و نه حکومت بودند و یا ایجاد حکومتی متکی بر مذهب و به رهبری ولایت فقیه و کلا ایجاد جمهوری اسلامی را مطرح می‌ساختند. در آستانه‌ی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، شعارها حول دو شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" و "استقلال، آزادی، رفاه اجتماعی" متبلور شدند. در عرصه‌ی سازمان‌دهی و تشکیلاتی، به جز نیروهای مذهبی و تاحدی طرف‌داران جبهه ملی که از امکانات فعالیت علنی برخوردار بودند، نیروهای کمونیست و بینابینی شدیداً سرکوب و زندانی شده و

لذا از نظر تشکیلاتی ضعیف بوده و به علاوه فرقه‌گرایی در میان آنها سکه رایج روز شده بود و به همین علت در عرصه‌ی عملی علیرغم این که در میان مردم تاحدی معتبر بودند، اما امکانات عملی شان بسیار محدود بود.

و امروز: نیروهای مدافع کمونیسم شعار سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی و سوسیالیسم را مطرح می‌کنند. هر چند که در ساختمان سوسیالیسم نظرات متفاوتی دارند، نیروهای اپورتونیست و بینابینی (باز هم به رهبری جناحی از حزب توده) شعار ایجاد جبهه واحد ضد استبداد را سر می‌دهند و در جبهه نیروهای بورژوایی که طیف گوناگونی از سلطنت طلبان گرفته تا انواع جمهوری خواهان مدافع ایجاد حکومتی سکولار یا اسلامی هستند که در لفافه‌ی "دموکراتیک" و برآمده از "رفراندوم" پیچیده شده است و همه موافق شعار "ایران برای ایرانیان!" می‌باشند.

در عرصه‌ی تشکیلاتی، به جز برخی نیروهای مذهبی که از امکانات فعالیت علنی هنوز برخوردارند و منفردینی که تا حدی شعارهای مترقی مطرح می‌کنند، نیروهای کمونیست شدیداً سرکوب شده، به فرقه‌گرایی نقطه‌ی پایانی نگذاشته و برخی که پلورالیسم سیاسی- تشکیلاتی را بیان دموکراسی قلمداد می‌کنند، به توجیه گران‌تئوریک فرقه‌گرایی بدل شده و برخی دیگر در لفافه‌ی شورآگرایی از ایجاد تشکل حزبی واحد کمونیستها سر باز می‌زنند.

از آن جا که برداشتن یک گام عملی در پیش بُرد مبارزه‌ی انقلابی از یک دوجین برنامه و شعار بدون پشتوانه اهمیت بیشتری دارد؛ از آن جا که تغییر رژیم ارتجاعی مستبد و تا دندان مسلح و استقرار نظامی انقلابی و پیشرو، جز با نیروی مادی آگاه، متحد، منسجم، مبارز و برتر، امکان پذیر نیست؛ لذا در آستانه‌ی فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی ایران، دورنمای پیروزی فرقه‌های کمونیستی در جهت تحقق آلترناتیو سوسیالیستی، علیرغم ادعاهای سبک‌سرانه‌ی رهبری برخی از احزاب خود مرکز بین مدعی کمونیسم، ضعیف بوده و بار دیگر بورژوازی در اپوزیسیون که از حمایت بین‌المللی نیز برخوردار است، می‌تواند در تغییرات آینده ایران ابتکار عمل بیشتری را به دست آورد.

جبهه‌سازیهای دوباره مُد روز شده، اعم از این که دربرگیرنده‌ی نیروهای چپ مدافع سوسیالیسم باشد یا نیروهای مدافع "دموکراسی"، که تکرار کمدی وار تاریخ جبهه‌سازی‌های قرن گذشته است. با این تفاوت که در آن زمان کمونیستها که ابتکار عمل را در میدان مبارزه علیه رژیم‌های ارتجاعی، در دست داشتند، بعضاً با سوسیالیستها و حتا نیروهای بورژوایی جبهه ساختند. در این جبهه‌ها بدون استثنا کمونیستها بر تشکیلات رزمنده، فعال و صاحب اعتبار در میان طبقه کارگر و توده‌های مردم خود تکیه داشتند و لذا در عمل رهبری این جبهه‌ها به دست کمونیستها بود. در حالی که همان طور که انقلاب بهمن نشان داد، جبهه واحد ضد دیکتاتوری شاه رهبری حزب توده، به دلیل ضعف پایه‌توده‌ای این حزب، در عمل در خدمت نیروهای اسلامی به رهبری خمینی قرار گرفت و نتایج انقلاب توسط

دزدان جمهوری اسلامی ربوده شد. امروز نیز شعار مشابه جناحی از رهبری این حزب که به مراتب ضعیف تر و بی آبروتر از ۲۴ سال پیش است، جز خدمت به روی کار آمدن نیروهای بورژوازی در اپوزیسیون نتیجه ای نخواهد داد. حتا آن دسته از نیروهای چپ که شعار جبهه واحد سوسیالیستی را می دهند، فراموش می کنند که در شرایط فقدان رهبری در جنبش چپ و به خصوص کمونیستی، این شعار در صحنه ی عمل ناکارا از آب در آمده، در سطح حرف باقی مانده و جز تشویق به ضرورت وجود فرقه ها و تفرقه اندازی در جنبش کارگری و کمونیستی نتیجه ای به بار نخواهد آورد. ماهیت هر دو جبهه واحد سازی اعم از دموکراتیک یا سوسیالیستی در شرایط فقدان رهبری نیروی پیشرو کمونیستی به سراب ختم می شود و جز توهّم آفرینی در صف نیروهای پیشرو کاری پیش نمی برد!

نگذاریم تاریخ به صورتی سطحی و با حرکت در دایره ای منحوس، دوباره تکرار شود و نیروهای بورژوازی و ارتجاعی در اپوزیسیون برای سومین بار به قدرت برسند. تاریخ در رابطه با کسان و نیروهایی که پی در پی دُچار اشتباه شوند، قضاوت سختی خواهد کرد.

## امپریالیسم و جنگ !

(تشنج آفرینی برای یافتن جوابی بر بحرانها)

جهان سرمایه داری بیش از پیش در رکود و بحران اقتصادی، بی حیثیتی سیاسی و بی اعتباری اجتماعی فرو می رود. ناشی از این وضعیت و به نسبت عمق رکود، سرکرده گان نظام جهانی سرمایه به گونه های مختلف عکس العمل نشان داده و در جایی که این بحران شدید تر است و مشخصا در آمریکا، این سرکرده گان در هذیان و ضد و نقیض گویی، دست به ماجراجویی های احمقانه و قلدر منشی های نابخردانه زده و سراسیمه به دنبال یافتن راه برون رفت از بحرانند.

در سطح اقتصادی هم اکنون شرکتهای بزرگ فراملی در آمریکا نظیر انرون و ورلد کام به ورشکسته گی کشیده شده و به دلیل سوء استفاده های مالی ناشی از حساب سازی ها که سردمداران کاخ سفید و مشخصا چینی را در بر گرفته، اوضاع نامطمئن بر بورسها حاکم شده و برای پایان دادن به غائله مسئولین شرکت انرون به محاکمه کشیده شده اند. شرکتهای بزرگ فراملی در اروپا و ژاپن نیز از این قاعده مستثنا نبوده و بسیاری از آنها به مرز ورشکسته گی رسیده اند.

در سطح سیاسی نظام متکی بر پارلماناریسم - که متناوبا به دست به دست شدن قدرت در بین نماینده گان بورژوازی در بیش از ۲۰۰ سال اخیر انجامیده و مردم بیش از پیش دریافته اند که وعده های انتخاباتی توخالی بوده و بعد از پایان گیری انتخابات به دست فراموشی سپرده می شوند و دولتها طبق منافع کلان سرمایه ها عمل می کنند - به آخر خط رسیده و هم اکنون حدود ۵۰٪ مردم در کشورهای

پیشرفته‌ی سرمایه‌داری از شرکت در انتخابات امتناع می‌ورزند. دولتهای سرمایه‌داری گرچه کلاً از نظر ایده‌ی تئوریک خدمت‌گذار اقلیت سرمایه‌دار جامعه‌اند، اما اکنون به معنای ریاضی و مادی کلمه نیز دولت اقلیت منتخبین هستند و به این اعتبار حیثیتی در میان مردم ندارند.

در سطح اجتماعی نیز روزی نیست که از سرکرده‌گان دولتی گرفته تا رهبران احزاب سیاسی در قدرت و مسئولین شرکتهای بزرگ به دلیل دزدی و سوء استفاده‌های مالی و غیره به دادگاه کشیده‌نشوند و کثافت‌کاری‌های آنها در زمینه‌ی اخلاقی نقل و نبات مطبوعات نگردند!

از راه‌های موثر خروج از بحران یکی دست‌یابی بیشتر به منابع ارزان انرژی فوسیلی کشورهای جهان سوم و در اختیار گرفتن کنترل تولید، صدور و قیمت آنهاست. رقابت شرکتهای بزرگ نفتی در این زمینه از یک سو و مقاومت برخی دولت‌مردان کشورهای صاحب نفت و گاز از سوی دیگر، عرصه را برای دست‌یابی بی‌قید و شرط به این منابع سخت‌تر کرده و لذا راه موثر دیگری را پیش پای امپریالیستها و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا گذاشته که همانا تکیه بر زور و قلدری است و جنگ افروزی. بدین منظور توجه کلان سرمایه‌های نفتی و تسلیحاتی بیش از پیش به مناطق نفت‌خیز جهان معطوف شده و در این میان مناطق خاورمیانه، قفقاز و آسیای میانه که عظیم‌ترین منابع نفت و گاز شناخته‌شده‌ی جهان را در اختیار داشته و به‌علاوه اهمیت نظامی فوق‌العاده‌ای در استراتژی جنگ بین‌قطبهای سرمایه‌دارند، در مرکز ثقل توجه آنها قرار گرفته‌اند و برای امپریالیسم آمریکا عمده‌گی پیدا کرده‌اند. صحبت اخیر هیات نماینده‌گی نظامی آمریکا در سفر به آسیای میانه دایر بر این که " ما به این جا آمده‌ایم تا بمانیم" نشان درجه‌ی شیفته‌گی دولت آمریکا به منطقه است. درحالی که آنها قبلاً استفاده‌ی موقت از پایگاه‌های هوایی در آن جا را به خاطر پایان دادن به سلطه‌ی طالبان و القاعده در افغانستان درخواست کرده بودند. دولت‌مردان آمریکا امروز به بی‌شرمانه‌ترین وجهی خود را آقا و مالک جهان می‌پندارند و لذا به‌طور افسارگسیخته‌ای قلدرمنشانه به سراسر جهان جنگ انداخته و مذبوحانه تلاش می‌کنند تا آن را در چنگ خون‌آلود خود نگه‌دارند!

اختراع "محور شرارت" توسط بوش که دو تا از آنها در خاورمیانه قرار دارند (عراق و ایران) - در حالی که آمریکا و اسرائیل دو محور شرارت اصلی در منطقه‌اند - نیز نشانه‌ی دیگری است از اهمیتی که امپریالیسم آمریکا، در تلاش برای تامین انرژی مورد نیاز اش و فروش تسلیحات به حکام این منطقه از یک سو و به زیر کنترل درآوردن این مناطق برای جنگ‌افروزیهای آینده، به این منطقه داده و اشغال نظامی آن را در سر می‌پروراند. امپریالیسم آمریکا که اَبَر قدرتی اش در حال افول است با تکیه به برتریهای نظامی اش در خیال خام ادامه‌ی آقایی بر جهان است.

اما زنده‌گی خلاف آرزوهای این امپریالیسم را نشان می‌دهد. هم‌اکنون و علیرغم پیروزیهای اولیه‌اش، نزدیک به یک سال است که نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان، چهار دست و پا در باتلاق جنگ

چریکی- آن هم با نیروهای ارتجاعی- گیر کرده و علیرغم استفاده از آخرین تکنیکهای جنگ غیر هسته‌ای و ریختن هزاران هزار تن بمب بر سر مردم افغانستان و کوههای آن و قتل عام مردم بی‌گناه آن سامان، قادر به از بین بردن طالبان و القاعده در افغانستان نشده است .

البته ادامه دادن به جنگ در افغانستان با نقشه‌ی طولانی‌تر کردن جنگ و کش دادن آن نیز هم راه می‌باشد تا از فرصت و بهانه‌ی به دست آمده به تقویت هرچه بیشتر پایگاه‌های نظامی آمریکا و بسط و گسترش نفوذ آن در منطقه، پرداخته شود. گرچه کسب پیروزی سریع در افغانستان برای دولت آمریکا در بُعد سیاسی اهمیت داشت زیرا نشانی بود از قدرت برتر آن، اما گرفتار شدن نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان در طولانی مدت نه به تقویت که به فرسایش این نیروها خواهد انجامید.

از آن جا که دزد بازار را آشفته می‌خواهد، دولت بوش اکنون توجه خود را به سوی عراق متمرکز کرده و تحریکات نظامی‌اش حکایت از احتمال قریب الوقوع بودن ماجراجویی‌اش در عراق دارد. اما برخلاف جنگهای قبلی در خلیج فارس، در یوگوسلاوی سابق و در افغانستان، دولت آمریکا در اجرای نقشه‌ی حمله نظامی به عراق به حد فوق العاده‌ای منفرد شده است و نه تنها دولتهای متحدش در منطقه (دولتهای عربی و دولت ترکیه) حاضر به حمایت از آمریکا و شرکت در این جنگ نیستند، بلکه کشورهای اروپایی نیز علناً از حمله‌ی آمریکا به عراق اظهار نارضایتی کرده و گفته‌اند که نه تنها حاضر به شرکت در آن نیستند بلکه به آمریکا کمک نیز نخواهند داد. دولت انگلیس نیز که تا دیروز هم صدا و متحد با دولت آمریکا عمل می‌کرد، امروز مردد شده و در درون خود هیات حاکمه‌ی آمریکا نیز صداهای مخالفت با این جنگ بلند شده است. کلیه‌ی این دولتها و افراد نگران‌اند که در صورت بروز جنگ، تعادل موجود در منطقه به هم خورده و منافع آنها در منطقه مورد تهدید جدی قرار بگیرند.

مع الوصف، دولت بوش علیرغم دست به دست کردنها و اظهارات ضد و نفیض‌اش و در هم سوئی با محور اصلی دیگر شرارت در منطقه - دولت صهیونیستی اسرائیل- به ادامه‌ی جنگ و حفظ تشنج در منطقه نیازمند است تا بتواند بر بحران‌اش غلبه کند. سیاست یکه‌تازی بوش و عدم هم‌کاری‌اش با دیگر گرداننده‌گان اقتصاد و سیاست جهانی و کشورهای جهان سوم، امپریالیسم آمریکا را در انفراد سخت و خطرناکی قرار داده است. از جمله این که هم اکنون در کنفرانس بین‌المللی سازمان ملل در مورد توسعه پایدار و حفظ محیط زیست که به مدت ۱۰ روز از ۲۶ اوت در ژوهانسبورگ - آفریقای جنوبی- تشکیل شده، انگشتهای اتهام عمده تا متوجه ایالات متحده‌ی آمریکا شده و اعتبار جهانی این امپریالیسم حتا در انظار کشورهای جهان سوم بیش از پیش فرو ریخته است.

امپریالیسم آمریکا هنوز باور ندارد که "قرن آمریکا" از دهه‌ی ۷۰ قرن گذشته و با شکست در جنگ ویتنام سپری شده و دیگر قادر نیست با تکیه به قدرت نظامی‌اش به فتح جهان نایل آید، به خصوص



که رقیبان دیگر امپریالیست‌اش - اروپا و ژاپون - سهم خود را از کیک جهانی طلب می‌کنند. اما قرن بیست و یکم نه قرن آمریکا و نه اروپا یا ژاپون است. این قرن، قرن رهایی ملل جهان از سلطه‌ی نظام خون و جنایت سرمایه‌داری است و استقرار سوسیالیسم و پایان جهان از خود بی‌گانه شده و استقرار جهانی انسانی و متعلق به اکثریت محروم و استثمار شده و ستم دیده‌ی مردم جهان.

\* \* \*

برخی از موضعگیریهای حزب در ۳ ماه اخیر :

### زلزله بار دیگر جان صدها نفر از مردم زحمت‌کش را در ایران گرفت !

ساعت ۷ و ۲۸ دقیقه صبح امروز زلزله‌ای به قدرت ۶٫۱ ریشتر، شهرستانهای بوئین زهرا و رزن را لرزاند و پس لرزه دیگری در ساعت ۱۱ به قدرت ۵٫۲ ریشتر مجدداً در منطقه فوق رخ داد که طبق اطلاعات موجود تا به حال نزدیک به ۱۰۰ روستا را بین ۱۰ تا ۱۰۰ در صد ویران ساخته و تعداد قربانیان صدها نفر و تعداد زخمیها و مصدومین نیز بیش از ۱۵۰۰ نفر گزارش شده است. گرچه به دلیل قرار داشتن ایران روی خط گسلهای عمده‌ی زلزله، وقوع زلزله در آن امری اجتناب ناپذیر است، و علیرغم این که زلزله در گذشته جان صدها هزار نفر را در ایران گرفته و آسیبهای فراوانی به بار آورده و گفته می‌شود در صورت وقوع آن تنها در تهران به دلیل وضعیت شکننده‌ی ساختمانها و فقدان زیر سازی اصولی شهر تهران در برابر زلزله، امکان از بین رفتن صدها هزار نفر موجود است؛ اما این فاجعه برای رژیمهای حاکم بر ایران تا کنون، مسئولیتی در جهت ساختن خانه‌های مقاوم در برابر زلزله در مناطق زلزله خیز ایجاب نکرده است!!

هم اکنون حاکمین جمهوری اسلامی که جز در فکر پُر کردن جیب سرمایه داران، دلالتان "آقازاده" و حفظ خود به هر قیمت در قدرت نمی‌باشند، میلیاردها میلیارد تومان تنها صرف خرید اسلحه از خارج می‌کنند و با خون سردی و بی‌اعتنایی به قرار داشتن ۸۰٪ مردم ایران زیر خط فقر، بی‌کاری روزافزون ۴ میلیون نفری، پرداخت نکردن مزد کارگران طی ماهها و سالها، گسترش فحشاء و کودکان خیابانی، اعدامها و سرکوبها و پُر کردن زندانها از مردم و غیره نگاه کرده و وجدان خود را در مقابل خدایان زور و زر چنان فروخته اند که این بار نیز کاری اساسی برای مردم منطقه زلزله زده نخواهند کرد.

در چنین شرایطی وظیفه‌ی کلیه‌ی انسانهای شریف و مبارز است که ضمن تلاش برای کمک رسانی به زلزله زدگان، با توسل به کلیه‌ی اقدامات ممکن، حاکمین را وادار کنند تا در اسرع وقت احتیاجات مردم آن مناطق را از کمکهای اولیه گرفته تا ایجاد خانه‌های مقاوم در برابر زلزله و پرداخت خساراتی که مردم دیده‌اند، تامین نماید.

حزب رنجبران ایران ضمن تسلیت به خانواده های جان باختگان زلزله در شهرستانهای بوئین زهرا و رزن، خود را در غم و اندوه آنان شریک می داند.

اول تیر ماه ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

\*

## سرمایه‌ی جهانی هارتر از قبل وارد میدان شده است !

دیروز یوگوسلاوی و افغانستان توسط قلدان امپراتوری سرمایه به انقیاد در آمدند؛ امروز نوبت فلسطین است؛ فردا نوبت عراق و سپس کشورهای دیگری چون کره شمالی، کوبا، ایران و ... رئیس جمهور آمریکا، بوش، در برابر خواست صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل زانو زده و به مردم قهرمان فلسطین که بیش از ۶۰ سال است برای آزادی خود می جنگد، حکم صادر می کند که " رهبری جدیدی انتخاب کنید" مطابق میل ما، تا ما با این رهبری دست نشانده وارد مذاکره شویم!! درک دیکتاتورها از دموکراسی بیشتر از این نمی تواند باشد.

و علی الحساب، ارتش تا دندان مسلح اسرائیل، با تکیه بر پیشرفته ترین سلاحهای اهدائی عمو سام، رفتار ارتش نازیستی آلمان را با مردم فلسطین تکرار می کند و نابود کردن و دستگیرهای وسیع انسانها و ویرانگری نازیستی را در خاطره ها زنده می کند.

آریل شارون، جلاصبر و شتیلا به بوش، به خاطر تایید سیاستهای صهیونیستی و باز گذاشتن دست جنایتکاران اسرائیل در تاخت و تاز در فلسطین، پیام تبریک می فرستد و سران خیانت کار و نوکر صفت کشورهای عربی در سخنان بوش به خاطر وعده های سرخرمن تشکیل دولت فلسطینی در آینده، " نکات مثبت" می یابند و چشم به روی تجاوزات افسار گسیخته ی کنونی ارتش اسرائیل می بندند.

مثلث خیانت و جنایت حکام آمریکا، اسرائیل و کشورهای عربی، منتظر مرگ حرکت آزادی بخش مردم فلسطین اند - مردمی که با دست خالی و سنگ و فلاخن این مرتجعین را به لرزه انداخته و مطمئنا پیروزی نهایی از آن آنها خواهد شد- تا موقعیت خود را در منطقه تثبیت کنند. تحقق سلطه ی صهیونیستی بر فلسطین همانند ایجاد امپراتوری سرمایه، خیال واهی است که مرتجعین آمریکا و اسرائیل در سر می پروراندند و تجاوزات کنونی سرمایه جهانی و رجاله هایش به حقوق مردم، می رود تا موج عظیم جهانی علیه آنها را برانگیزاند.

اگر روزی قیام برده ها، کاخ امپراتوری عظیم و به ظاهر شکست ناپذیر روم را لرزاند و چنان ترکی در آن ایجاد کرد که این امپراتوری رو به زوال نهاد؛ امروز نیز حرکت برده های نوین - کارگران و زحمت کشان جهان - رو به رشد گذاشته و اعتصابهای عظیم دهها میلیونی در اروپا، آسیا و آمریکای لاتین نوید دهنده ی اوج گیری این مبارزات و نهایتا فروپاشی امپراتوری سرمایه است، حتا قبل از تحقق کامل اش .

اما اگر دیروز هم بسته گی بین المللی کارگران و زحمت کشان و مردم آزادی خواه و مترقی تا به حدی بود که بریگاد بین المللی در دفاع از جمهوری خواهان در اسپانیا تشکیل شده و دوش به دوش انقلابیون اسپانیا می جنگید، امروز به دلیل فقدان دولتها و احزاب کمونیست راستین و با اتوریتته، حتا در سطح مبارزه علیه تجاوز امپریالیسم آمریکا به ویتنام هم، هم بسته گی به وجود نیامده و ارتش صهیونیستی با دستی باز تر هرچه می خواهد در فلسطین می کند!

بی تفاوتی، سکوت و یا اعتراضهای نا رسا- که بعضا ممکن است به خاطر عمل کرد تروریستی گروههای اسلامی باشد- برای جلوگیری از تجاوزات سرمایه، از جمله در فلسطین، کافی نیستند. کلیه ی نیروهای انقلابی، آزادی خواه، دموکرات و مترقی جهان، هم راه با مردم استثمارشده و ستم دیده ی جهان باید متحدا و یک صدا به نئو فاشیسم آمریکائی- اسرائیلی در فلسطین فرمان ایست دهند و نگذارند افسارگسیخته گی این نئو فاشیسم جهان را به لبه ی نابودی صدها میلیون مردم و هرآن چه که تا به حال توسط اینان ساخته شده است، بکشاند. و مطمئنا چنین خواهد شد.

۹ تیر ماه ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

\*

### **جنبش دانش جویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸، نافی اصلاحات از بالای رژیم!**

به گیر و به بندهای هفته های اخیر دانش جویان در تهران و شیراز و... قبل از برگزاری گرامی داشت جنبش ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، به میدان آوردن آن دسته از نیروهای انتظامی که برای حالتی اضطراری تربیت شده اند جهت ترساندن مردم، اجازه ی تظاهرات ندادن به دانش جویان در این روز، دست گیری دانش جویانی که برای برگزاری تظاهرات آماده گی به وجود می آوردند و... همه حکایت از آن داشتند که رژیم در هراس از اوج گیری مبارزات مردم حاضر به برگزاری این تظاهرات نخواهد شد.

بر این اساس بود که دیروز حوالی اطراف دانش گاه تهران از نیروهای انتظامی و "لباس شخصیها" پُر شد که مانع از تظاهرات دانش جویان و مردم شدند و آنها را متفرق ساختند.

جنبش دانش جویی ایران طی حیات بیش از ۶۰ ساله اش، پیوسته مدافع آزادیهای دموکراتیک و مخالف استبداد حاکمین در ایران، اعم از پادشاهی و جمهوری اسلامی، بوده است. اما جنبش ۱۸ تیر ۷۸ ویژه گی دیگری داشت که با طرح شعارهایی نظیر "آزادی اندیشه، با ریش و پشم همیشه!"، "آخوند خدایی می کند، ملت گدایی می کند!" و غیره، نه تنها خواستار جدایی دین از دولت شد، بلکه نشان داد که ادعای "اصلاح طلبان" در قدرت در زمینه ی تامین دموکراسی و برقراری عدالت اجتماعی، دروغی بیش نیست. به علاوه توافق دو جناح در قدرت برای حفظ موقعیت شان و سرکوب مشترک این جنبش، یک بار دیگر نشان داد که کلیت حاکمین به هنگام احساس خطر، از انجام هیچ جنایتی در حق مردم و از جمله دانش جویان، ابا نکرده و

نمی‌کنند.

به این ترتیب بود که سه سال پیش، پس از آن که حيله گريه‌های "اصلاح طلبان" در قدرت، در کشاندن این جنبش به زیر نفوذ خود، ناکام ماند و جنبش دانش جویی ایران تلاش سختی را برای اعلام موجودیت مستقل خود، (پس از ۶ روز قیام پرشکوهی که با پیوستن مردم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده بود) آغاز کرد؛ "لباس شخصی‌ها" و نیروهای انتظامی رژیم به قصد سرکوب این جنبش، حملات شبانه‌ی وحشیانه به کوی دانش جویان و سرکوبهای خیابانی روزهای بعد را، که با خون و جنایت هم راه شد، پیش بردند و متعاقب آن حدود ۱۵۰۰ نفر از دانش جویان را دستگیر، شکنجه و زندانی کردند که هنوز حدود ۵۰۰ نفر آنان در زندان به سر می‌برند. جنبش ۱۸ تیر چهره‌ی واقعی "اصلاح طلبان" در قدرت را بیش از هر زمان دیگر و عریان‌تر از گذشته به مردم نشان داد. به علاوه، در عمل، مجموعه تئوری بافی‌های مربوط به "اصلاحات از بالا" را نقش بر آب ساخت و لذا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا توهمات در رابطه با اصلاح طلبان حاکم را تا حد زیادی زدود و مبارزات مردم علیه حاکمین را گام بلندی به پیش بُرد.

جنبش دانش جویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸، نه تنها ضربه‌ی سختی بر توهمات اصلاح طلبی وارد ساخت، بلکه نشان داد که در برابر ضدانقلاب تا دندان مسلح حاکم، جز با سرنگونی قهر آمیز و انقلابی آن، نه تحقق آزادی‌های دموکراتیک ممکن است و نه حق مردم، در بهره‌مندی از زنده‌گی شرافت‌مندانه و انسانی!

جنبش ۱۸ تیر هم چنین نشان داد که جنبش دانش جویی، بدون پیوند محکم با جنبش کارگران و زحمت‌کشان، نه توانایی مقابله با حاکمین و تحقق خواسته‌های دموکراتیک را دارد و نه قادر به ادامه‌ی مبارزه مستقل از حاکمین و جناحهای مختلف بورژوازی می‌باشد. این درس دیگر جنبش ۱۸ تیر بود که باید توسط فعالین جنبش دانش جویی عمیقاً درک شود. در غیر این صورت اجباراً این جنبش به زائده‌ای از تناقضات و حرکت‌های درون بورژوازی و خرده بورژوازی ایران، تبدیل شده و نقش آگاه‌گر و پیش‌تاز به خود نخواهد گرفت.

امروز، ایجاد تشکلهای مستقل دانش جویی، تلاش برای آزادی زندانیان سیاسی و از جمله دانش جویان زندانی، تلاش برای پیوند دادن جنبش دانش جویی با جنبش کارگران و زحمت‌کشان، دفاع از خواسته‌های کارگران و زحمت‌کشان، زنان، جوانان، ملیتها و اقلیت‌های ملی و مذهبی و بالاخره پیش بردن شعار "جدایی دین از دولت"، باید در صدر شعارها و تلاشهای مبارزاتی این جنبش قرار بگیرد.

مرگ بر رژیم آزادی‌کُش جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۱۹ تیر ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

\*

## شیوه برده‌داری، نابود باید گردد!

تظاهرات ۲۰۰۰۰ نفری کارگران در جلو وزارت کار و سازمان تامین اجتماعی صبح امروز در مخالفت با اصلاح "قانون کار" پیش‌نهادی دولت به مجلس که به دعوت کانون عالی شوراهای اسلامی کار صورت گرفته بود، پس از درگیری با ماموران انتظامی و دخالت پلیس ضد شورش پایان گرفت. رژیم جمهوری اسلامی پس از کنار گذاشتن کارگران کارگاههای کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار، اکنون خیز دیگری برداشته است تا با بازگذاشتن دست کارفرمایان در اخراج کارگران، قانون کار را به سمت بی‌خاصیت شدن باز هم بیشتر کشانده و زمینه را برای استعمار افسارگسیخته تر کارگران فراهم سازد.

در تظاهرات کارگری امروز، در میان شعارهای متعدد التقاطی که ناشی از سازمان دهی تظاهرات توسط دست اندرکاران رژیم بود و طبعا در چنین وضعی امکان طرح خواسته‌های به حق کارگران به طور شفاف میسر نبود و خود این امر نشان می‌دهد که در شرایط فقدان رهبری آگاه کارگران-حزب کمونیست با اتوریته- و نبود تشکل مستقل سراسری کارگران، عوامل نفوذی رژیم در جنبش کارگری، این جنبش را به سوی سازش با آن می‌کشاند؛ مع الوصف شعار "شیوه برده داری، نابود باید گردد!" شعار عمده ای بود که مطرح شد و خواست میلیونها کارگر ایرانی را بیان داشت.

روی دادهای چند سال اخیر نشان می‌دهد که نظام سرمایه داری ایران نظام "برده داری مدرن" را به سمت نظام "برده داری" کهن می‌کشاند تا از طریق تجاوز به حقوق ابتدائی کارگران، در دوره‌ای کوتاه به حداکثر تمرکز ثروت و سرمایه برسد. تلاش برای بازگذاشتن دست سرمایه داران در استخدام و یا در اخراج کارگران کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر که بیش از ۹۵٪ کارگاههای ایران را تشکیل می‌دهند؛ استخدام کارگران موقتی (۸۹ روزه) و زیر بار پذیرش استخدام کارگران دائمی نرفتن؛ عدم پرداخت مزد کارگران در زمانی بین ۶ ماه تا ۲۶ ماه؛ تلاش برای از بین بردن بیمه درمانی و فقدان بیمه بی‌کاری و غیره نشان از آن دارند که رژیم جمهوری اسلامی می‌خواهد قانون جنگل را در محیط کار و تولید اجتماعی حکم فرما سازد.

در عین حال سیاست انتخاب "بد"، بین "بد و بدتر" شیوه‌ی جناحی از حاکمین در پیش‌بردن سیاستهای ضدکارگری، شده است. در حالی که جناح دیگر تلاش می‌کند تا با استفاده از کارگران ناتوانی "اصلاح طلبان" را در اداره ی امور کشور نشان دهد! اما کارگران نه تنها به تغییر قانون کار فعلی معترض اند، بلکه خود این قانون را نیز برسمیت نمی‌شناسند. آنها خواستار تهیه ی قانون کار توسط خود کارگران هستند تا آن را قانون کار خودشان و نه قانون کار کارفرمایان بدانند! انجام چنین کاری نیز در شرایط حاکمیت سرمایه غیر ممکن است. رژیم جمهوری اسلامی در آستانه ی فروپاشی مذبحخانه می‌کوشد تا با تجاوز به حقوق ابتدائی کارگران در عرصه ی داخلی و جهانی مقبول سرمایه داران قراربگیرد و با جلب رضایت آنها، مانع از این فروپاشی شود. اما کارگران ایران با تلاش برای سازمان دهی مستقل مبارزات خود علیه نظام سرمایه داری باید مانع از آن شوند که نظام جمهوری اسلامی شیوه ی برده داری کهن را در سالهای آغازین قرن ۲۱ بر کارگران تحمیل نماید.

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی حامی سرمایه داران!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

پیش به سوی ایجاد تشکلهای مستقل کارگری!

پیش به سوی ایجاد حزب واحد کمونیست ایران!

۲۵ تیر ماه ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

\*

## رعشه‌ها و تشنج‌های قبل از مرگ!

هرچه حرکت مردم ایران به سمت رهایی شتاب گرفته و رژیم منحوس جمهوری اسلامی به ریزش از انفجار خشم مردم نزدیک تر می شود، به همان اندازه حاکمین مستبد ایران افسارگسیخته تر عمل کرده و دست پاچه تر عمق جنایت کاریهای خود را آشکار می سازند، تا به گمان خود با ایجاد ترس و وحشت، به عبث سکوت گورستانی را در ایران برقرار سازند. به برخی از عملکردهای دستگاه قضایی رژیم توجه کنیم:

- دادگاه اسلامی مشهد پرتاب یک فرد متهم به قتل از کوه را صادر کرده! که در صورت کشته نشدن فرد متهم، او به دار آویخته خواهد شد!!

- حکم دادن به در آوردن دو چشم زنی از حدقه در بهبهان، به جرم پاشیدن اسید به چشمان مردی که گویا قصد تجاوز به او را داشته است!

- محکوم کردن ناصر زرافشان به ۵ سال زندان و ۷۰ ضربه شلاق به اتهام پوچ پیدا کردن اسلحه و مشروب در یکی از اتاقهای دفتر وکالت وی! در حالی که "گناه" او پیگیری قتلهای زنجیره ای بوده است!

- کشیدن هاشم آغاجری به دادگاه به جرم اظهار نظر در مورد مرجعیت شیعه:

- تشکیل "شوی مصاحبه ای" برای نشان دادن "اعترافات" سیامک پورزند، روزنامه نگار باسابقه و ۷۱ ساله، که حاصل شکنجه و تهدید وی بوده است!

- محکوم کردن صدر حاج سید جوادی ۸۴ ساله از مسئولین نهضت آزادی به شلاق!

- غیرقانونی کردن نهضت آزادی و محکوم نمودن ۳۳ نفر از کادرهای بالای آن به زندان، در حالی که این جمعیت سیاسی از ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی از مدافعین پر و پا قرص آن بوده است!

- ادامه محکوم کردن وکلای مجلس به شلاق و زندان، حمله به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و احتمالاً تلاش برای غیر قانونی کردن آن و در گام بعدی رسیدن به حساب حزب مشارکت اسلامی و بالاخره تدارک کودتا برای "یک دست یک دست کردن!" مجدد رژیم با هدف ایجاد حکومت اسلامی به جای جمهوری اسلامی!!

نمونه هایی از این دست، هم راه با تجاوزات روزمره به حقوق کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان،

کودکان و پیران و غیره صفحات روزنامه های ایران را پُر کرده و نشان دهنده ی آنند که نظام دادگستری ایران با زیر پا گذاشتن ابتدائی ترین حقوق انسانی، بی دادگستری صدها و هزاران سال پیش را زنده کرده تا مگر به کمک استبداد قرون وسطائی، حاکمیت مشتی سرمایه دار دلال، آقاها و آقازاده های نوین اسلامی را، که بنا به اعتراف خودشان برخی از آنها صاحب ثروتهای میلیاردی شده اند (به گفته ی اخیر مهدی م. در دادگاه)، تامین کند.

حاکمین جمهوری اسلامی همانند کلیه ی حکام ارتجاعی، توانائی آموختن از تاریخ را ندارند و هر چه انقلاب ایران به پیش می رود و روند سرنگونی آنان نزدیک تر می شود، آنها تنها چاره ی حفظ خود در قدرت را توسل به زور هرچه عربان تر می بینند و متعاقب آن شقاوت را به حد نهایی می رسانند. اما برای مردم از جان گذشته و به پاخاسته ی ایران این شقاوتها به مثابه بادی هستند که شعله های انقلاب را فروزانتر می کنند. اقدامات سرکوب گرانه ی رژیم نه نشانه ی قدرت آن که حکایت از رعشه ها و تشنج های قبل از مرگ آن دارد. و اما تخریب کهنه، بدون ساختمانی استوار و نوپرداز تکرار مکررات وصله پینه کردن رژیمهای ارتجاعی است. و اگر رهبری طبقه ی کارگر در انقلاب آتی ایران تضمین نشود، چرخ کشور به روال سابق خواهد چرخید و استثمارگری و ستمگری در شکل دیگری تداوم خواهند یافت.

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ایران!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۷ مرداد ۱۳۸۱ - حزب رنجبران ایران

\* \* \*

## نقد مارکسیستی را بیاموزیم!

(برخوردی به مقاله "تقدی بر انتقادات"، برگهایی از کمون شماره ۹- اول خرداد ۱۳۸۱)

**مقدمه:** درباره ی این که "نشست مشترک" تعدادی از تشکلهای و افراد مارکسیست، چه سمت و سوئی باید داشته باشد تا بهتر بتواند در خدمت پیش بُرد جنبش کارگری و کمونیستی ایران قرار بگیرد، نظرات متفاوتی هست که طیف وسیعی، از حد اتحادعملهای لحظه ای، اتحاد نوع جبهه ای، اتحادعمل پایدار سیاسی تا وحدت برنامه ای و تاکتیکی و تلاش برای ایجاد حزب واحد کمونیست در ایران را، در بر می گیرد. حزب رنجبران ایران از ابتدا، از شرکت کننده گان در نشست مشترک دعوت کرد تا با مشخص ساختن نکات اساسی مشترک و مورد توافق، دست به وحدتی سازمانی بزنند که نهایتاً به امر ایجاد حزب واحد کمونیست در ایران خدمت کند و این نکات را نیز در ۸ بند ارائه داد. دلیل پافشاری

پیوسته‌ی حزب رنجبران روی این دیدگاه از آن‌جا ناشی می‌شود که مارکسیستهای راستین برای تغییر جهان می‌کوشند و نه برای تفسیر آن. و چون تغییر جهان امری مادی است و جز با نیرویی از نظر کمی و کیفی متحد و لازم در انجام هر تغییر، ممکن نیست و ایده‌ها نیز تا زمانی که به نیروی مادی تبدیل نشوند فقط زینت بخش کتابها باقی می‌مانند، لذا بدون داشتن نیروی مادی کافی و متحد که به طور یک پارچه عمل کند، نمی‌توان کاری پیش بُرد. اگر عمل کردن معیاری برای جدی بودن ما است، پس بیائید برای این که در مبارزه‌ی طبقاتی بتوانیم شرکت فعالتری داشته و آن را آگاهانه و متحدانه به پیش بُرده و به موفقیت آن کمک کنیم، در خارج کشور در یک سازمان گرد هم آئیم.

در بیانیه‌ی اول "نشست مشترک" نیز روی تلاش برای پایان دادن به "تشتت نظری و عملی" به مثابه "مشکل عمده‌ی کمونیستها تاکید شد. اما پیش نهاداتی که تا به حال از طرف اکثر تشکلهای شرکت کننده در نشست مشترک ارائه شده، مشغله‌ای غیر از حل مشکل عمده کمونیستها را پیش کشیده اند!

از جمله "شورای کار" از تشکیل سازمان سیاسی واحد از نیروهای چپ طفره رفته و "ایجاد هسته‌های کارگری سوسیالیستی" را مطرح می‌کند.

از نظر ما اگر این "چپها" مارکسیست و کمونیست هستند، در این صورت طیف نبوده بلکه گروه معینی هستند که خدمت به مصالح و منافع عام جنبش کارگری را در مدّ نظر دارند، با هم "بلوک" تشکیل نمی‌دهند و اگر این "چپها" شامل کمونیستها، سوسیالیستهای ناپیگیر (اعم از بورژوایی و خرده‌بورژوایی و حتا فئودالی) و غیره می‌شوند که در آن صورت اولا گرد آوردن اینان حول نکات مشترکی در رابطه با طبقه کارگر، بسیار بعید است و ثانیا جز در حد اتحاد عملهای محدود، موقتی و گذرا باهم اتحاد نخواهند کرد. ولی بیانیه‌ی اول "نشست مشترک"، اهدافی را در برابر جمع قرار داده که اگر جدی فکر کنیم جز کمونیستها هیچ گروه یا فرد سیاسی دیگری حاضر نیست به آن اهداف خدمت کند.

بنابراین پیش‌نهاد تشکیل بلوکی از نیروهای مختلف، آن‌هم برای انجام وظایفی که کمونیستها به آنها اعتقاد دارند، اگر برخاسته از مواضع طبقات غیر پرولتری و عمده تا خرده‌بورژوایی که انضباط پذیر نبوده و به قول معروف "دُم به تله‌ی تشکیلات نمی‌دهند!"، نباشد، از خوش‌خیالی بی‌مورد پیش‌نهاد دهنده‌گان آن حکایت دارد. کمونیستها با چنین بینش و سبک کاری بی‌گانه‌اند، زیرا قصدشان خدمت به انقلاب پرولتری است و شرکت در آن و هدایت آن، به خاطر حرکت دادن جنبش کارگری در مسیری واقعا سوسیالیستی و کمونیستی؛ و نه گم‌راه کردن آن در بی‌راهه‌های آنارشیستی، اکونومیستی و سازش کارانه!

ممکن است این ادعا شود که به واقعیت باید احترام گذاشت و شرکت کننده‌گان در نشست مشترک همه کمونیست نیستند و لذا ایجاد بلوک "معقول" تر است. در این صورت به غیرکمونیستها باید توضیح



داد که زیر باینیه ای را امضا کرده اند که مال کمونیستها است. پس یا باید موضع خود را عوض کنند و یا از نشست بیرون بروند تا کمونیستها معضلات خودشان را حل و فصل نمایند. و یا در صورت خواست باقی ماندن، باینیه دیگری تهیه شود که تنها به طرح اتحاد عملهای موقتی بسنده کند!

حال با این وضع و تا زمانی که ماهیت "نشست مشترک" معلوم نشود، چه گونه رفقای شورا انتظار دارند که شرکت کننده گان در نشست مشترک، "ایجاد هسته های سوسیالیستی کارگری" را به مثابه وظیفه ای مبرم بپذیرند؟! به فرض پذیرفته شدن این نظر، مگر جز این است که ایجاد این هسته ها باید بر دو پایه استوار گردد: وحدت نظری و وحدت عملی. توافقات تاکتونی که سیاسی هستند کافی برای ایجاد این هسته ها نمی باشند. لذا هر گروهی که به پای پیاده کردن آن برود، نظرات خودش را در میان آن هسته ها تبلیغ خواهدکرد و بدین ترتیب ما نه عامل وحدت دهی طبقه ی کارگر و پیش روان آن بلکه وسیله ی کشاندن طبقه ی کارگر به فرقه های مختلف خواهیم شد. به علاوه با توجه به این که "سازمانیابی" مبارزه ی طبقاتی در شرایط خفقان فاشیستی حاکم بر ایران امر پیش پا افتاده ای نیست، لذا جز تعداد اندکی از تشکلهای، بقیه از عملی کردن آن باز خواهند ماند و نشست مشترک را ترک خواهند گفت. پیش نهاد "ایجاد هسته های کارگری سوسیالیستی" بدون پشتوانه ی تشکلی آگاه، منسجم، پیگیر، متحد، رزمنده و پای در عمل، خواب و خیالی بیش نیست و اگر نگوئیم از دیدگاه آنارشیستی برمی خیزد باید اذعان کنیم که تفکری کودکانه است، صرف نظر از این که این پیشنهاد تاریخ ۱۰۰ ساله ی جنبش کمونیستی و کارگری را در ایران به صفر تقلیل داده و ثمرات زحمات کمونیستها را در گذشته، به باد می دهد که خود حکایت از مطلق گرایی پیش نهاد دهنده گان آن دارد!

### بررسی انتقادات "شورا" از پیشنهادات ما :

قبل از شروع بحث از این که رفقا همت کرده و نظرات مطروحه از جانب برخی را به نقد کشیده اند، نکته ی مثبتی است. اما ناچار از گفتن این هستیم که رفقا در نقدشان جانب عینیت را نگرفته و بعضا ذهنی گرایانه و حتا با اتهام زنی کار را پیش برده اند که شایسته گی نقد کمونیستی را از نظراتشان می گیرد. هرچند که با کمال تعجب مدعی هستند که "خود را از هرگونه توهین و تحقیر و اتهام زنی مبرا می دانند" رجوع کنید به ص ۴ نوشته شورا)

**در بند الف نقد شورا:** در برخورد به اصلی که ما مطرح کرده ایم: "جهان بینی ما ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است" رفقا می نویسند: "از نظر این رفیق( منظور ابراهیم است) "ماتریالیسم دیالکتیک" و "ماتریالیسم تاریخی" مباحثی یک سان و هم سان هستند که با حرف ربط "واو" به دنبال یکدیگر می آیند و "جهان بینی" "ما" یعنی شرکت کنندگان در نشست مشترک را تشکیل می دهند... اما "ماتریالیسم تاریخی" نمی تواند جهان بینی هیچ شخص یا گروهی باشد. چرا

که ماتریالیسم دیالکتیک "روش تحقیق" گروههای معینی از انسانهاست که دارای مناسبات تولیدی-اجتماعی ویژه ای هستند؛ ... در صورتی که ماتریالیسم تاریخی نتیجه کار برد "روش تحقیق" ماتریالیستی دیالکتیکی در چگونگی تحقق جامعه و تاریخ است که می توان تحت عنوان جامعه شناسی تاریخ از آن نام برد...

اگر (به قول رفیق ابراهیم) علت پراکندگی نیروهای موسوم به چپ و کمونیست گرایش فرقه گرایانه، خرده بورژوازی آنها است... پس می بایست چنین نتیجه گرفت که ماتریالیسم دیالکتیک نمی تواند "جهان بینی ما..." باشد. اما از آنجا که دریافت رفیق ابراهیم از دانش مبارزه طبقاتی عمدتاً نظری و تجربی است چنین حکم می کند...

اگر شرکت کنندگان در نشست مشترک اصول ماتریالیسم دیالکتیک را بپذیرند بسیاری از نارسائیهای بینشی و طبقاتی آنها به رسائیهای انقلابی و کمونیستی و کارگری تکامل می یابد! بنابراین اگر می گوئیم که دریافت رفیق ابراهیم از دانش مبارزه طبقاتی... اسکولاستیک است، سخن نابجایی نگفته ایم؛ چرا که این رفیق رابطه پراتیک انقلابی با "روش تحقیق" و یا رابطه عین و ذهن را ذهناً عوض کرده و پراتیک انقلابی را مشروط به اصول اعتقادی می داند؟ در صورتی که در زندگی واقعی و انقلابی درک ماتریالیسم دیالکتیک مشروط به پراتیک کارگری-سوسیالیستی و انکشاف عملی یا نظری آن است" (صفحات ۴ و ۵)

با تشکر از رفقا که در این دنیای وامصیبتا حداقل در حد حرف هم که شده به عمل انقلابی ارزش قایل شده و معتقدند که تئوریهات آنها در پرتو عمل قابل درک و انکشاف اند، اما به راستی که رفقا هنر فراوانی به کار برده اند تا آسمان و ریسمان را به هم بافته و ملغمه ای را به نام نقد ارائه دهند. توجه کنیم :

با آوردن این که جهان بینی ما "ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی" است ما این هدف را دنبال کرده ایم که:

۱) صف سوسیالیستهای ماتریالیست را از صف سوسیالیستهای ایده آلیست مجزا کنیم. زیرا با تکیه به ایده آلیسم نمی توان سوسیالیسم را ساخت و اگر چنین بود در طی هزاران سال که ایده آلیسم برجتهان ذهنی انسانها حکومت می کرد، امر برابری حقوق انسانها در عرصه ی اجتماع به گونه ای حل می شد. وانگهی بالاخره بشر در برابر این سؤال قرار دارد که آیا جهانی که ما در درون آن، در سیاره ی آبی کوچکی زنده گی می کنیم مادی است و آنچه که ما در اطراف خود ملاحظه می کنیم معرف اشکال گوناگون جهان مادی هستند یا نه؟ بدون درک نسبی صحیح این مسئله، نمی توان پاسخ درستی برای مناسبات انسانها در جامعه پیدا کرد! اما رفقا ماتریالیسم دیالکتیک را به حد یک جانبه "روش تحقیق گروههای معینی از انسانها که دارای مناسبات تولیدی-اجتماعی ویژه ای هستند" ، تقلیل

می دهند! بالاخره این گروههای اجتماعی کدامند: پرفسورهای خدمت کار بورژوازی، اقتصاد دانان بورژوازی یا خرده بورژوازی، فیلسوفان پُست مدرن، ایده آلیستهای عینی" یا پیشروان طبقه ی کارگر...؟! رفقا جواب صریحی به این مسئله ارائه نمی دهند.

این جهان مادی در حال حرکت پیوسته و مداوم است و این حرکت باعث رشد و تکامل ماده می شود. ما نیروی ذهنی ای را که خارج از این جهان بوده و بر آن حاکم باشد، به رسمیت نمی شناسیم و علم موجود بشر از جهان پیرامون اش نیز تا به حال خلاف این امر را ثابت نکرده است. اگر شما مخالف این بینش هستید چرا به طور مثبت بینش خودتان را ارائه نمی دهید و به تفسیر نظرات ما بسنده می کنید و نقد منفی را مد نظر دارید؟! و اگر قبول دارید چرا اما و اگرهای نا به جا مطرح می کنید؟! (۲) با قبول مادی بودن جهان ما هنوز مشکل خود را حل نکرده ایم زیرا در جامعه ی انسانی زنده گی می کنیم و مسایل آن را باید حل کنیم. از آن جا که هدف ما تغییر جهان انسانی است که تاریخ چند هزار ساله ی مدون دارد و نه مطالعه ی آکادمیک کون و مکان! و براساس بررسیهای علمی که صورت گرفته و مارکسیسم نیز بر آنها صحه گذاشته، حرکت جوامع انسانی پیوسته "از حیطة ی ضرورتها به قلمرو آزادی" بوده است (کمون اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری، سوسیالیسم و کمونیسم). لذا باید جوابی به این داشته باشیم که در کجا قرار داریم و چرا؟ آیا ما این واقعیت عینی و خارج از ذهن مان را در رابطه با حرکت مادی جوامع بشری قبول داریم یا به ایده آلیسم تاریخی متوسل می شویم تا جهان انسانی خودمان را و حرکت آن را شناسائی کنیم؟ لذا بینش مادی بودن جهان و تاریخ جوامع انسانی به ما امکان درک و راه یابی معضلات جامعه بشری را می دهد که سلاح بُرنده ی ایده ئولوژیک در مبارزه طبقاتی است. در خارج از این دیدگاه، ما در دایره ی منحوس ایده آلیسم که ایده ئولوژی طبقات استثمارگر حاکم است، باقی مانده و راه نجاتی را در سطحی نظری نخواهیم توانست بیابیم.

(۳) وقتی که ما ماتریالیسم دیالکتیکی را به مثابه جهان بینی خود پذیرفتیم و با این دیدگاه جهان انسانی مان را شناختیم آن گاه به خود اجازه نمی دهیم که در کلیه ی عرصه های زنده گی اجتماعی در فلسفه، در سیاست، در اقتصاد، در آموزش و پرورش و امور فرهنگی، در امور نظامی، در سازمان دهی کارها، در سبک کار و در سبک اندیشه، آن را از مد نظر دور داشته و از جمله برای انقلاب ایران، برای خدمت به جنبش کارگری و ارتقاء سطح آن و غیره، ذهنیات را به جای عینیات بگذاریم. برعکس پیوسته به امر مادی تحقق یک کار، توجه ویژه مبذول داشته و سپس به صورتی دیالکتیکی با بررسی تضادهای آن و درجه ی اهمیت یا حدت آنها، به حل آن تضادها می پردازیم.

بدین ترتیب، با اعتقاد به ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، ما به سلاح نظری قدرت مندی

مجهز می شویم که در سخت ترین لحظات مبارزه ی طبقاتی به کمک آن قادر می شویم مشکلات را به طور نسبی، به صورتی صحیح حل و فصل نماییم. رفقای شورا پلمیکی دستوری هم با این بینش کرده و می گویند: "واو" قرار گرفته بین ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، نشان دهنده ی "یکسان و همسان"ی این دو مقوله است. در حالی که "واو" اساسا ارتباط دهنده ی بخشهای یک جمله مرکب می باشند و از نظر ماهوی ممکن است هیچ ربطی به هم نداشته باشند. (۴) رفقا پلمیک دیگری با کلمه "ما" دارند چون که ما گفته ایم: "جهان بینی ما ماتریالیسم...است".

به راستی که رفقا دچار مخمصه ی پیدا کردن اشکال هستند، خود را به این در و آن در می زنند تا چیزی را سرهم بندی کنند! ما پیشنهادی ۸ ماده ای ارائه داده ایم و فکر می کنیم شاید این نکات بتوانند به نکات مشترک مورد پذیرش جمع، تبدیل شوند و تا زمانی که این کار صورت نگرفته، طبعاً این در حد پیشنهاد ما (یعنی حزب رنجبران ایران)، باقی می ماند. اما بدون اغراق ادعا می کنیم که اگر شرکت کننده گان در نشست جهان بینی خود را روشن کنند و از اصل ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی پیروی کنند، حداقل نتیجه ای که از آن حاصل خواهد شد این است که از تخیلات دُن کیشوتی بیرون آمده و فرقه گرایی را کنار بگذارند. مگر این که در حرف آن را بپذیرند و در عمل ایده آلیستی رفتار کنند، که در این صورت خود پراتیک به آنها خواهد آموخت که با ایده آلیسم نمی توان جهان را در خدمت پرولتاریا تغییر داد. لذا پیشنهاد اول ما در صورت قبول افتادن وحدتی تئوریک در یک زمینه ی اساسی مربوط به مبارزه ی طبقاتی را فراهم می کند.

حال چه گونه رفقا که ستایش گر عمل شده اند، کشف کرده اند که ما رابطه ی عینی را با ذهنی به طور ذهنی عوض کرده ایم و اسکولاستیک شده ایم، حدیث دیگری است که باید فیلسوفان جهان را آورد تا از آن چنین استنتاجی را بیرون بکشند! مطمئناً حتا توده های کارگر پیشنهاد ما را راحت تر از رفقای شورا خواهند فهمید، رفقای که قصد تربیت هسته های کارگری را هم در سر دارند! ما می گوئیم رفقا بیائید به مثابه انسانهای به طورنسبی آگاه، حول قراردادی حداقل، توافق کنیم و به عمل برویم، رفقا می گویند نه اول برویم عمل کنیم تا معلوم شود آیا نکته موردتوافق را فهمیده ایم یا نه! این طرز تفکر نه بر خاسته از ماتریالیسم دیالکتیکی که ماتریالیسم مکانیکی است و عمل را مطلق کرده و چون عمل ما عملی آگاهانه است، لذا رفقا پراگماتیسم را بر عمل آگاهانه ترجیح می دهند!

(۵) رفقای شورا پس از آن که مدافع اصل فوق را به اسکولاستیسیسم متهم کردند ، ناگهان متوجه تاثیر سازنده و سازمان گرانه آموزش ماتریالیسم دیالکتیک در میان کارگران پیشرو شده ، اما بلافاصله مدعی می شوند که : "این چنین حزبی- در صورت سازمان یابی اش- برخلاف احزاب نوع روسی و چینی و بلشویکی ، به قدرت سیاسی نمی چسبد و مقوله استبدادگرایانه، سانتراالیسم دموکراتیک را

جعل نمی کند... ( همان جا-ص ۵). ماهرچه تلاش کردیم این جمله را در ک کنیم چیزی دستگیرمان نشد.

اگر شما سانتراالیسم دموکراتیک را که اصلی است مارکسیستی و کمونیستی در حل مناسبات درون حزبی، قبول دارید، قبل از هرچیز از این اصل دفاع کنید تا مارکسیست بودن خودتان را نشان دهید؟ و اگر ناراضی هستید که کسانی این اصل را به "استبداد سانتراالیسم دموکراتیک" کشانده و تحریف کرده اند که این امر در مورد هر اصل دیگری صادق است و دلیلی بر نادرست بودن این اصل نیست؟ و اگر آن را قبول ندارید پس چرا به کسانی که حداقل آن را جعل کرده اند، خرده می گیرید! به این مطلب بعدا خواهیم پرداخت.

۶) رفقا برای تقویت استدلال خود به خیال پردازی و فانتزی روی آورده و در مورد فراگیری ماتریالیسم دیالکتیک از قول من حرف می زنند: "رفیق ابراهیم در مواجه با این سوال-احتمالا- چنین پاسخ می دهد: مطالعه جزوه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی-منسوب به استالین- و بعضی نوشته های فلسفی مائوتسه تونگ!... اما در چنین حالتی... اولاً آثار نامبرده بالا تنها کاریکاتوری از ماتریالیسم دیالکتیک را ارائه می دهند که می توان عطای شان را به لقای شان بخشید. دوم- آموزش دانش مبارزه طبقاتی و اصول ماتریالیسم دیالکتیک را نباید با مباحث صرفا آکادمیک اشتباه گرفت..." (ص ۵) چه گونه می توان این نقد را جدی گرفت، وقتی که رفقا مجبورند با آوردن اما و اگر و "احتمالا" به کشف شهود بپردازند که اگر از فلان کس سوال شود، "احتمالا این چنین پاسخ خواهد داد؟" مگر رفقا شما یک لحظه پیش از ضرورت بکار برد ماتریالیسم دیالکتیک به مثابه "روش تحقیق"، صحبت نکردید؟ پس چرا در عمل و در برخورد به نوشته ی ما آن را به کار نمی بندید؟ بهتر نبود رفقای عزیز از من می پرسیدند که شما که به این اصل این قدر اهمیت می دهید چه گونه و با تکیه به کدام آموزشها، می خواهید آن را به کارگران بیاموزید تا جوابی می شنیدند و براساس آن به قضاوت می نشستند؟! مگر تنها استالین یا مائوتسه دون در رابطه با این اصل حرف زده اند و مارکس و انگلس و لنین در این باره حرفی نگفته اند؟ چرا به انجام پلمیکی ارزان متوسل می شوید؟

مارکسیستها هیچ گاه غیر مستدل و از موضع بالا و متکبرانانه- آن هم در رابطه با کسانی که باندازه ی عمر شما رفقای شورا در راه طبقه ی کارگر و کمونیسم مبارزه کرده، دهها و صدها میلیون کارگر را در جهان و در کشورهای خودشان رهبری نموده و در برابر نظام سرمایه داری ایستاده و پوزه ی امپریالیسم و فاشیسم را به خاک مالیده اند- حرف نمی زنند. مگر نه این است که شما مدعی هستید که دانش مبارزه طبقاتی را تنها با بودن در این مبارزه می توان فرا گرفت. شما در کدام مبارزه طبقاتی شرکت داشته و دارید که این همه ادعا دارید؟ اگر شما خود را مارکسیست می دانید و معتقد

به تکامل دادن آن هستید، چرا علیه این نظرات استالین یا مائو در مورد ماتریالیسم دیالکتیک چیزی ننوشته اید؟ و یا اگر امکان نداشته اید، چرا کتابی را معرفی نمی کنید که مورد قبول در جنبش کمونیستی و کارگری بوده و مثلا ماتریالیسم دیالکتیک را به طور همه جانبه ای توضیح داده باشد و بگوئید اگر رفیق ابراهیم آثار استالین یا مائو را "احتمالا" برای آموزش پیشنهاد می کند، ما هم فلان کتابها را معرفی می کنیم، تا آموزش بهتری به کارگران داده شود؟ پس اعلام کردن اینکه آثار فلسفی استالین و مائوتسه دون "کاریکاتور ماتریالیسم دیالکتیک" را ارائه می دهند، نه نشان از روشنگری شما بلکه حاکی از اوج غرور بی جا و غیر پرولتری شما می باشد!

محض اطلاع شما باید بگویم مارکسیستهای جدی اما بی کار ننشسته اند و مائو تسه دون با نقد نظرات استالین در رابطه با قوانین دیالکتیک و حتا برخورد به نظر انگلس در رابطه با "نفی در نفی"، تاکید کرده است که این مقولات در چارچوب "وحدت ضدین" به مثابه قانون اساسی دیالکتیک، قابل تبیین اند، بدون این که انگلس یا استالین را تخطئه بکند. پس حرفهای مفت به عاریت گرفته شده از خرده بورژوازی و تبلیغاتچیان امپریالیستی را کنار گذاشته و به نقد جدی نظرات مارکسیستها به ویژه آنهایی که جهان مدیون آنهاست - علیرغم برخی کمبودهای بعضا جدی شان - بپردازید.

۷) رفقای شورا بعد از تلاشهای متعدد یک جانبه، بالاخره حکم زیر را صادر می کنند: " دریافت این رفیق (همانند بسیاری دیگر از رفقا) (( که باید گفت وای به حال دیگرانی که مشخص نشده اند و باید همه از این اتهام زنی بلرزند، چون که معلوم نیست فردا قرعه ی فال به نام کدام یک اصابت خواهد کرد؟! ن)) از ماتریالیسم دیالکتیک که عمدتا نظری، اعتقادی و تجربیدی است که معنایی جز اسکولاستیسیسم ندارد... مساله سازماندهی این تشکل را (منظور نشست مشترک است-ن) از زاویه جنبش کارگری نگاه نمی کند و به ویژگیهای بافتاری جنبش فی الحال جاری مبارزات کارگران - در ایران - نمی پردازد." (مگر شما می پردازید؟) (ص ۵)

اولا قبول مادی بودن جهان یک مقوله ی نظری، اعتقادی و تجربیدی است؛ همان طور که اعتقاد به ایده ی مطلق حاکم بر جهان چنین می باشد. لذا به خودی خود داشتن چنین بینشهایی ربطی به اسکولاستیسیسم ندارد. این دو مکتب نظری چندین هزار سال است که با هم در نبرد اند. ثانیا طبق شواهد تاریخی، هرچه دانش بشر از جهان پیرامون خود و از جامعه بیشتر شده، حقانیت را به بینش مادی بودن جهان داده و لذا چنین باوری را می توان علمی دانست و نه مکتبی؛ درحالی که ایده آلیسم روز به روز در مقابل بالارفتن دانش بشر منزوی تر و بی اعتبارتر می گردد و از پیروانش کاسته می شود. ثالثا اگر کسی به وجود جنبش کارگری و کمونیستی در ۱۰۰ سال اخیر در ایران اعتقاد داشته باشد و تا حدی آن را بشناسد، می داند که بسیاری از کمونیستهای شرکت کننده در نشست مشترک، نه در مدارس فقهی، بلکه در جریان شرکت در مبارزات کارگری و کمونیستی رشد

کرده و از تجربه ی کمونیسم جهانی و جنبش کارگری جهانی نیز بی بهره نیستند و بین ۲۰ تا ۵۰ سال از عمرشان، خود را با این جنبش هم‌هویت دانسته و مشخصا با کارگران پیش رو ایران کار سیاسی کرده‌اند. هرچند که به دلیل دیکتاتوری حاکم و ضعف جنبش کمونیستی این کار پیوسته تداوم نیافته‌است. بنابراین منوط کردن درک ماتریالیسم دیالکتیک به پراتیک در لفافه ی دفاع از آموزش درعمل، بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص ایران و کمونیستها، برخوردی دگماتیستی است که از مطلق گرایی صاحبان این نظر سرچشمه می‌گیرد. اگر نویسنده گان "کمون" واقعا به این ادعای خود اعتقاد دارند، باید بدون فوت وقت انتشار کمون را قطع کنند و از ابداعات آن چنانی در آن صرف نظر کنند و هرچه زودتر خود را به جنبش کارگری برسانند تا بعد از یک دوره شرکت در آن، شروع به آموزش یافتن و آموزش دادن کنند و در غیر این صورت، حق چندان برای آموزش دادن به کارگران نخواهند داشت! پس رفقا یا از تئوری حرف نزنید یا اگر خود را محق می‌دانید در آن باره نظر بدهید، دیگران را سرزنش نکنید که چرا اعتقاد به ماتریالیسم دیالکتیکی دارند و آن را اصلی برای وحدت می‌دانند و بیشتر انتقاد را به خود فرو کنید که ماتریالیسم مکانیکی را تبلیغ می‌کنید.

**در بند ب نقد شورا:** به دومین اصلی که ما برای رسیدن به وحدت ارائه داده ایم یعنی: "تئوری راهنمای ما کمونیسم علمی است که با مارکسیسم تولد یافته و در جریان مبارزه طبقاتی پرولتاریا رشد و تکامل می‌یابد"، رفقا چنین برخورد می‌کنند:

"در برابر این حکم به طور مختصر می‌توان چنین گفت که: کمونیزم (حتی بدون توصیف به صفت علمی و حتی قبل از مارکس نیز) یک جنبش اجتماعی بوده است... اما نمی‌توان حکم کرد که این جنبش "با مارکسیسم تولد یافته" و در نتیجه مشروط به آن است. به هر روی، اگر جنبش کمونیستی "در جریان مبارزه طبقاتی پرولتاریا رشد و تکامل می‌یابد" می‌بایست چنین نتیجه گرفت که مارکسیسم نیز یکی از دستاوردهای رشد و تکامل مبارزه، طبقاتی است؛ که با تبیین علمی نفی و رفع جامعه طبقاتی، متقابلا بر آن اثر می‌گذارد. اثری که در پیچش‌های تاریخی (نه همواره که بعضا) حتی جنبه، تعیین کنندگی نیز پیدا می‌کند؛ و بدین ترتیب، از محدوده، مارکسیسم به گستره "دانش مبارزه، طبقاتی" تکامل می‌یابد." (صفحات ۵ و ۶)

اگر کسی اندک تاملی در مبارزات ایده‌ئولوژیک درون جنبش کمونیستی در نزدیک به ۸۰ سال اخیر کرده باشد، در عرصه ی تئوریک با نام‌گذاریهای مکتبی چند گانه‌ای مواجه می‌شود نظیر: مارکسیسم، مارکسیسم-لنینیسم، مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه‌مائو تسه‌دون، مائوئیسم و ... و دعواهای مکتبی بر سر پذیرش این یا آن ایسم! و حتا انشعاب بر سر قبول این یا آن ایسم! در حالی که تئوری کمونیسم علمی ناشی از جمع‌بندی پراتیک همه جانبه ی بشریت در راه رهائی خویش از مناسبات استثمار و بینشهای ایده‌آلیستی آن است و اگر کسی این تئوری درست و علمی را قبول نکند، خود در پیش بُرد

مبارزه‌ی طبقاتی دچار درد سر می‌شود و از پیش‌برد این مبارزه و رساندن آن به پیروزی باز می‌ماند. لذا ما با بیان این که کمونیسم علمی به مثابه تئوری انقلابی پرولتاریا با مارکسیسم تولد یافته و چون در پیوندی ناگسسته با پراتیک قرار دارد لذا هم‌راه پراتیک رشد و تکامل می‌یابد، نه تنها جایگاه تئوری را در عمل مشخص می‌سازیم، بلکه ضربه‌ی محکمی را به دگماتیست‌هایی می‌زنیم که تئوری انقلابی کمونیسم را به تحجرمی‌کشاند و متعاقب آن جنبش کمونیستی را به تفرقه و جدایی از توده‌ها می‌رسانند. در مقابل کسانی که تئوری کمونیسم را در مارکسیسم خلاصه می‌کنند، یا در مارکسیسم-لنینیسم، یا در مائوئیسم و غیره ما کمونیسم علمی را گرچه عمده تا از لابلای نظرات مارکس، انگلس، لنین و مائوتسه دون بیرون می‌کشیم اما معتقدیم که حتا به صورتی غیر عمده، متفکران مارکسیست دیگر نیز برخی جنبه‌های مبارزه‌ی طبقاتی را تئوریزه کرده‌اند که از آنها نیز باید آموخت.

با حرکت از این موضع حال به بررسی نقد رفقای شورا می‌پردازیم. اولا رفقا کوچک‌ترین توجهی به نقد فرمول "کمونیسم علمی" نکرده و صحت یا عدم صحت آن را به نقد نکشیده و خون‌سردانه با کنار گذاشتن بحث کمونیسم علمی به مثابه تئوری راه‌نمای پرولتاریا، به بحث جنبش کمونیستی می‌پردازند که انسان را به یاد گفته‌ی معروف سعدی می‌اندازد که می‌گوید: "ای دل‌عشاق به دام تو صید ما به تو مشغول و تو با عمر و زید!" و لذا مدعی می‌شوند که کمونیسم به مثابه جنبش قبل از مارکس نیز وجود داشته! اگر رفقا از این پرش از تئوری به جنبش، قصد روشن‌گری در مورد جنبش کمونیستی دارند، که این ربطی به بحث ما ندارد، در آن صورت باید حد اقل به خود زحمت داده و مثلاً بگویند ما فرمول بندی شما را قبول نداریم چون که مثلاً جنبش کمونیستی قبل از مارکس وجود داشته و تئوری علمی خودش را داشته؛ یا فرمول بندی مطرح شده توسط حزب رنجبران را قبول داریم اما مهم می‌دانیم که تذکر دهیم که جنبش کمونیستی قبل از مارکس هم وجود داشته! تازه در چنین صورتی مسئله در سطح رفتن به عقب و تا حد انقلاب بورژوایی فرانسه و طرح این که "بابوفیسم" معرف وجود جنبش کمونیستی آن زمان می‌باشد، خلاصه نشده و می‌توان باز هم به عقب‌تر رفت و جنبش کمونیسم اولیه را در نزد مزدکیان نیز یافت. اما این امر چیزی را حل نمی‌کند. جنبش کمونیستی قبل از مارکس از نظر تئوریک متکی بود بر کمونیسم تخیلی و تنها با مارکسیسم به مثابه یک تئوری انقلابی و علمی جهش خود را آغاز کرد. اگر این ادعا غلط است، این را نقد کنید و به بی‌راهه نزنید!؟

ثانیا اگر منظور رفقا این است که چون جنبش کمونیستی در جریان مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا رشد و تکامل می‌یابد و مارکسیسم نیز از دست آورده‌های این مبارزه است که در آن صورت باید تاکید بکنیم که این فرمول بندی ناقص است. زیرا مارکسیسم به مثابه علم شرایط رهائی پرولتاریا، دامنه‌ی



وسیع تر از جمع بندی مبارزه ی طبقاتی داشته و به عرصه ی جهان بینی و فلسفه و نیز جامعه ی کمونیستی که در آن اثری از مبارزه ی طبقاتی نیست نیز کشیده شده و لذا دانش صرف مبارزه ی طبقاتی نیست و وسیع تر از آن است.

نتیجه این که ما نتوانستیم بفهمیم درد رفقا از این همه صغرا کبرا چیدن چيست و چرا موافقت یا مخالفت خود را با این فرمول بندی صریحا بیان نمی کنند و سپس علت موافقت یا مخالفت خود را مطرح نمی سازند تا خواننده بتواند از نقد آنها بهره ای ببرد. و اما ذکر یک نکته در این جا ضروری است که رفقا با وجودی که می بینند که در فرمول بندی ما تئوری در پیوند فشرده با پراتیک قرار داشته و از آن سیراب می شود و لذا ما عمل را معیار سنجش صحت تئوریا و رشد و تکامل آنها می دانیم ، رفقا ما را به تجرد گرایی و اسکولاستیسیسم متهم می کنند!

**در بند پ نقد شورا:** به سومین اصلی که ما مطرح می کنیم : "کمونیستها خواهان براندازی نظام سرمایه داری در جهان و ایران هستند به منظور ایجاد سوسیالیسم و ادامه انقلاب تا به آخر و تا محو طبقات و تحقق کمونیسم" رفقا تذکراتی از این قبیل می دهند که "حرکت انقلابی "آخر" ندارد، چرا که اصولا حرکت "آخر" ندارد..." (ص ۶)

به راستی با دیدن این نقد انسان به این فکر کشیده می شود که رفقا جدی برخورد نمی کنند. ما می گوئیم "ادامه انقلاب تا به آخر تا محو طبقات و تحقق کمونیسم" که معنایش این است که با کسب قدرت توسط پرولتاریا، طبقات و مبارزه ی طبقاتی پایان نیافته و به دلیل وجود قشر نسبتا وسیعی از تولیدکننده گان خرده پا، بقایای بورژوازی و نیروی سنت و عادات کهن، که در پیش روی سوسیالیسم اخلاص به وجود می آورند، به قول مارکس باید انقلاب مستمر را ادامه داد تا طبقات از بین بروند و جامعه ی کمونیستی متولد شود. طبعاً در جامعه ی کمونیستی طبقات و مناسبات طبقاتی متکی بر استثمار و ستم وجود ندارد و لذا انقلابی به معنای نابودی یک طبقه به دست طبقه ی دیگر مطرح نیست و جز تضاد بین نو و کهنه در اجتماع انسانی، احتمالا تضادهایی از نوع شناخته شده تا به حال، وجود نخواهند داشت، لذا انقلاب به مفهومی که در بالا آمد با تحقق کمونیسم پایان می یابد. اما رفقا به طرح این که حرکت انقلابی پایان ندارد، شاید معتقدند که در کمونیسم هم طبقات باقی مانده و باهم ستیز خواهند کرد و به این اعتبار پیش نهاد ما دقیق نیست!! در این جا نیز آلترناتیو ارائه نمی شود و رفقا از حد گفتن حرفی به هر جهت، فرا تر نمی روند، آن هم حرفی که ربطی به بحث ما ندارد!

**در بند ت نقد شورا:** رفقا در نقد نوشته ی ما راجع به سوسیالیسم می نویسند که : "سوسیالیسم... محو هرگونه ای از مالکیت خصوصی را هدفمنداست." و یا "پرولتاریا "حکومت" نمی کند؛ استقرار شوراها به " کنترل کارگری" کاهش نمی یابند و مطالبات سوسیالیستی با خواست های

بورژوا دموکراتیک مخلوط نمی گردد؟! ( ص ۶ )

رفقا در این جا نیز به مطلق گرایی می افتند، بدون این که در نظر بگیرند که سوسیالیسم مرحله‌ی گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است و به این اعتبار مظهر جامعه‌ی سرمایه‌داری را بر پیشانی دارد و به همین علت پرولتاریا حکومت می‌کند اما نه بر استثمار شده‌گان و ستم‌دیدگان سابق، بلکه نسبت به بازمانده‌گان طبقات ارتجاعی که قصد بازگرداندن جامعه را به سرمایه‌داری، دارند. در حالی که وسیع‌ترین دموکراسی را در مورد اکثریت عظیم مردم جامعه به رسمیت می‌شناسد و حکومت را متعلق به آنان می‌داند. در سوسیالیسم پرولتاریا از خلع‌یدکننده‌گان خلع‌ید می‌کند و لذا مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله را از چنگ بورژوازی در می‌آورد و در رابطه با تولیدکننده‌گان خرده‌پا سیاست تحمل‌دراز مدت آنان و تربیت شان را در پیش می‌گیرد تا آنها را به شیوه‌ی تولید سوسیالیستی متقاعد سازد. به این اعتبار "محو هرگونه‌ای از مالکیت خصوصی" به طریق اولی بی‌معناست. شاید رفقا قضیه را به این گونه می‌بینند که اگر دهاتی ساده‌لوحی در کشوری که تازه انقلاب کرده کنار چشمه لباسهایش را در آورده و می‌خواهد خود را بشوید و زیدی از آنجا رد می‌شود که لباسهای نه‌چندان مناسبی دارد، حق دارد که لباس روستائی بی‌خبر از مکر روزگار را پوشیده و برود و در مقابل اعتراض روستائی می‌گوید: رفقای شورا چنین حکمی را صادر کرده‌اند: "مالکیت، بی‌مالکیت!" مگر این که رفقا مدعی هستند که پرولتاریا حکومت نمی‌کند و دیکتاتوری پرولتاریا را هم به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که جز خودشان کسی از آن سر در نمی‌آورد! به راستی که باید جسارت فوق‌العاده‌ای داشت تا تجارب سوسیالیسم را به فراموشی سپرد که لنین چنین توصیف می‌کند: "دیکتاتوری پرولتاریا بی‌دریغ‌ترین و بی‌امان‌ترین جنگ طبقه‌ جدید علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور) ده بار فزونت‌ر گردیده و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه‌بین‌المللی و نیرو و استواری روابط بین‌المللی بورژوازی نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولیدکوچک نیز هست... پیروزی بر بورژوازی بدون یک جنگ طولانی، سرسخت و حیاتی‌ممتی، جنگی که مستلزم پایداری، انضباط، استقامت، تزلزل‌ناپذیری و وحدت اراده است، امکان‌پذیر نیست." (آثار منتخب یک جلدی، ص ۷۳۶).

بنابراین دیکتاتوری پرولتاریا و کنترل کارگری جزو ملزومات حفظ و ارتقاء سوسیالیسم به کمونیسم‌اند. رفقا نه تنها در رابطه با سوسیالیسم دچار نوعی منزه‌طلبی هستند، بلکه خواستهای دموکراتیک را نیز از کرامات بورژوازی می‌دانند که گویا قبل از سوسیالیسم حل شده‌اند. درحالی که یک کشور سرمایه‌داری را نیز نمی‌توان نشان داد که در آن "تامین آزادی وجدان، عقیده، بیان، قلم، تشکل، اعتراض و اعتصاب" (به نقل از پیشنهاد ما) بدون قید و شرط پذیرفته و عملی شده‌باشد. آزادی بدون قید و شرط تنها برای بازار عرضه و تقاضای سرمایه‌داری وجود دارد که در آن سرمایه هرچه بخواهد

می‌کند و نیروی کار نیز حقی آزاده‌ای فروش نیرویش را دارد و لاغیر! این سوسیالیسم است که برای اکثریت عظیم بیش از ۹۰٪ مردم هر کشور این آزادیها را بدون قید و شرط به رسمیت می‌شناسد.

رفقا در نقد چهارمین اصلی که در رابطه با سوسیالیسم ارائه داده ایم، می‌نویسند: "به هر روی این اصل از اصول هشتگانه، رفیق ابراهیم ملغمه‌ای از هدفمندی‌های سوسیالیستی و مطالبات بورژوا دموکراتیک است که در بداهت آشکار و در تقسیم بندی مکانیکی اش به "زیربنایی" و "زوبنایی"، نیازی به بررسی چندان دقیقی ندارد. معهذرا بهتر است که توجه رفیق ابراهیم را به این حقیقت جلب کنیم که اگر "لغو مالکیت خصوصی ... متحقق گردد، دیگر این رفیق محترم نباید نگران "آزادی وجدان..." باشد. چرا (که) این آزادی‌ها مشروط به "آزادی کار" است ... که تنها با الغاء "مالکیت خصوصی" دست یافتنی است؟! (ص ۶)

از رفقا باید سؤال کنیم مگر در شوروی مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله لغو نشد، پس چرا آزادیهای مورد نظر فراهم نشد؟ آیا واقعیت بغرنج‌تر از استنتاجات ناب‌گرایانه‌ی شما نیست؟ وانگهی به چه علت تقسیم بندی مناسبات اجتماعی به دو بخش زیر بنا و روبنا تقسیم بندی مکانیکی است که شما زحمت بررسی آنها را هم حتا به خود نمی‌دهید و به طور چکی رد می‌کنید؟

**در بند ۱۳ نقد شورا:** رفقا از کلمه‌ی "برافراشتن" پرچم انترناسیونالیسم پرولتری برآشفته و می‌نویسند: "مسئله‌ی انترناسیونالیسم پرولتری با برافراشتن "پرچم" حل نمی‌شود ... و از کانال سازمان‌یابی سوسیالیستی این طبقه (منظور درایران است) می‌گذرد."

در این که کمونیستهای ایرانی از طریق خدمت به امر انقلاب پرولتری در ایران بیشترین کمک را به انقلاب جهانی پرولتاریائی می‌کنند، ما با رفقای شورا موافقیم. اما لازم به تذکر هست که مطلق کردن امر داخلی نادرست بوده و به هم بسته‌گی پرولتاریای جهانی صدمه می‌زند. اما رفقا محتوای انترناسیونالیسم را که ما خواستار آن هستیم در حد شکل مکانیکی "برافراشتن پرچم" دیده و آن را به نوعی تخطئه می‌کنند. اگر انترناسیونالیسم پرولتری غیر از پیش بردن امرانقلاب در کشور خودی و هم بسته‌گی و کمک متقابل در مبارزه‌ی مشترک جهانی علیه سرمایه برای پرولتاریا معنای دیگری دارد، خوب است رفقا این نکات را مطرح کنند و گرنه از برافراشتن پرچم انترناسیونالیسم پرولتری، ما نکات فوق را می‌فهمیم و ایرادگیری و نه انتقاد رفقا را هم جدی تلقی نمی‌کنیم.

**در بند ۱۴ و ۱۵ نقد شورا:** رفقا با اعلام توافق روی بند ۱۴ (اصل ششم مطروحه از جانب ما "تلاش جهت برقراری پیوند با کارگران و زحمت‌کشان و جنبشهای توده‌ای")، مرکز ثقل نقد خود را بر سر پیشنهاد ما در رابطه با "مبارزه برای ایجاد حزب واحد کمونیست به مثابه وظیفه مبرم کمونیستها" و "اجرای اصل مرکزیت دموکراتیک برای حل مسایل نظری و عملی و در پیش برد کارها" گذاشته و می‌نویسند:

: اگر از رفیق ابراهیم سوال کنیم که چرا باید حزب کمونیست "واحد و

سراسری" تشکیل داد، ناگزیر به پاسخ صرفاً تئوریک و "اصولی" و کتابی است ((جل الخالق!))؛ چرا که واقعیت مبارزات پراکنده کارگری فی الحال موجود، تشکیل "حزب کمونیست واحد و سراسری" را "به مثابه وظیفه مبرم کمونیستها" - به ویژه در خارج از کشور - در دستور کار انقلابی نمی گذارد (چرا-ن)... "تلاش جهت برقراری پیوند با کارگران و زحمت کشان و جنبشهای توده‌ای" یک "وظیفه مبرم" کمونیستی است که نباید با اصول کتابی و صرفاً اعتقادی مخدوش گردد... بنابراین رفیق ابراهیم تشکیل عاجل "حزب کمونیست واحد و سراسری" را به عهده نیروهایی می گذارد که "پیوندی با کارگران و زحمت کشان و جنبشهای توده‌ای ندارند؟! اما چنین وظیفه معمولی یکی از نمونه های بارز استفاده از اصول اعتقادی و کتابی ای است که با واقعیت جاری مبارزه طبقاتی در ایران هم خوانی ندارد و عملاً به اسکولاستیسیسم ختم می شود." فرض کنیم که تشکیل چنین حزبی در دستور کار نشست مشترک قرار بگیرد و تشکیلی با عنوان "حزب کمونیست واحد و سراسری" تشکیل گردد؛ در اینصورت می بایست سوال کنیم که پراتیک طبقاتی و حزبی آن چیست؛ و چگونه - بدون پیوند نسبی با طبقه کارگر - به سکتاریسم و فرقه گرایی نخواهیم رسید؟" (ص ۷)

۱) ما می گوئیم اگر تشکلهای موجود در خارج از کشور قصد پیوند با کارگران را دارند؛ اگر می خواهند در سرنگونی نظام جمهوری اسلامی نقش شایسته ای داشته باشند؛ اگر می خواهند در ساختمان سوسیالیسم شرکت کنند و ... این مقدمتا از کانال سازماندهی واحدی در خارج از کشور می گذرد (قایقی است برای عبور از رودخانه)! در شرایط سخت استبداد مذهبی، احتیاج به وجود یک سازمان نسبتاً زبده ای هست که بتواند امر مبارزه و سازماندهی در داخل کشور را با امر مبارزه با پلیس و ادامه کاری تلفیق دهد که بدون آن، تحقق این خواستها غیر ممکن است. اما رفقای شورا از تشکلهای کوچک و منفردین دعوت می کنند که بفهمائید در ایران با پرولتاریا پیوند برقرار کنید تا همه چیز رو به راه شود، یعنی خود را به رودخانه بیاندازید و از کوسه ها وغرق شدنها نهراسید! در حالی که روشن است اولاً ۸۰٪ این تشکلهای و افراد قادر به پیاده کردن این رهنمود نخواهند شد کما این که خود رفقای شورا هم به پیروزی چشم گیری در این زمینه نرسیده اند و ثانیاً آن ۲۰٪ هم که بتوانند به این مقصود برسند، طبقه کارگر را در فرقه گرایی نگه خواهند داشت چون که هر تشکیلی ساز خودش را خواهد زد. نتیجه این که خواست رفقای شورا در حد "جنبش به خاطر جنبش" مانده و به هدف نخواهد رسید. این یعنی لاس زدن با رویزیونیسم!

۲) ما بارها گفته ایم و رفقا حتا در نشست مشترک اول شنیده اند که هدف از ایجاد سازمانی واحد در خارج کشور خدمت به امر پیوند با کارگران، ارتباط با نیروهای پیشرو کارگری و کمونیستها و نهایتاً ایجاد حزب است تا تلاش پیشروان طبقه کارگر متمرکز شده و در مبارزات حاد طبقاتی جاری ارتش پرولتاریا از داشتن ستاد رهبری اش محروم نگردد. رفقای شورا می گویند که در ایران چنین

شرایطی وجود ندارد و شما هم می خواهید حزب در خارج از کشور تشکیل دهید! آیا این کار رفقا نشانی از صداقت انقلابی دارد؟

۳) ما از ضرورت ساختن حزب صحبت می کنیم که نه یک چیز خیالی بلکه چیز تحقق یافته و آزمایش شده ای است که به جز در برخی کشورها حتا بورژوازی نیز مجبور است از سلاح حزب سازی برای پیشبرد کارش استفاده کند. ولی رفقای شورا که کلمه ای در مورد این که چرا حزب سازی امری ذهنی است، نمی گویند، اما فرستادن "معلمینی" را به درون پرولتاریا که به علت نبودن در صف آنها آموخته های شان طبق استدلال خود رفقا اسکولاستیکی است، پیشنهاد می دهند! ما حزب را گردانی پیشرو از ارتش طبقاتی پرولتاریا می دانیم و نه جدا از آن. در حالی که آن رفقا در صورت قبول ضرورت حزب- که چنین ضرورتی را بیان نمی کنند- کمونیستها و یا حتا حزب کمونیست را تنها معلم و مشاور پرولتاریا- آن هم به احتمال قوی قبل از انقلاب- می دانند. مشاور و معلمی که در عمل و پا به پای پرولتاریا حرکت نکرده و معلوم نیست که دانش مشورتی اش را از کجا به دست می آورد؟ بدین ترتیب آیا ما مکتبی فکر می کنیم یا شما که احکام من درآوردی را که هنوز هیچ تجربه ای مَهر تایید بر آنها نروده، مطرح می کنید!

۴) ما از ضرورت ساختن حزب به مثابه یک وظیفه ی مبرم صحبت می کنیم ، رفقای شورا کلمه مبرم را به عاجل تبدیل می کنند تا اثبات کنند که در شرایطی که کمونیستها پیوند نسبی مناسبی با طبقه ندارند، این کاری "مجعول" است. و اضافه می کنند که شرایط هم برای این کار مناسب نیست آن هم بدون استدلال! آیا این امر را عمدی باید تلقی کرد یا سهوی و ناشی از برخورد سرسری رفقا؟!

۵) ما می گوئیم باید با برقراری پیوند با کمونیستها و طبقه کارگر حزب را به وجود آورد و مطمئنا در چنین حزبی علیرغم وجود کادرهای کارگری باز هم مبارزه طبقاتی موجود در خارج از حزب منعکس شده و مبارزات ایده نولوژیک پیوسته جریان خواهد یافت و چه بسا عوامل بورژوایی یا خرده بورژوایی از حزب انشعاب هم بکنند، اما حزب کار خودش را پیش خواهد برد، همان طور که حزب بلشویک چنین کرد. رفقا با حرکت از این که ما می خواهیم در خارج از کشور، از تشکلهای و افراد کمونیست موجود حزب بسازیم نگرانی خود را از ادامه فرقه گرایی در این حزب بیان می دارند) که به خودی خود درست است اما کسی چنین پیشنهادی را نداده است!

حال با این همه کج فهمی های سهوی یا عمدی طبیعی است که رفقا سوار اسب چوبی اسکولاستیسیسم شده و بگویند رفیق ابراهیم این اسب تو است!!

رفقا در ادامه نقد شان می نویسند: "آیا به راستی وجود "احزاب کمونیست" سنتی با برآمدهای شوراگرایانه، کارگران به تناقض نرسیده اند و نباید در وجود "حزب کمونیست"... تجدید نظر نمود؟..."

گذشته از نظریه نابجای تشکیل "حزب کمونیست واحد و سراسری" خارج کشوری و محتوا و پتانسیل چنین حزبی، رفیق ابراهیم در هشتمین حکم خویش می نویسد: "اجرای اصل مرکزیت-دموکراتیک برای حل مسایل نظری و عملی و در پیشبرد کارها..." فرض کنیم که در حزب مفروض رفیق ابراهیم نسبت به مسایل فلسفی، ژنتیک یا مربوط به فیزیک هسته ای اختلاف نظرانی پیدا شود در این صورت مرکزیت ... محق است ... صحت و سقم بعضی نظرات را... معلوم نماید... آیا این همان شیوه ای نیست که کم و بیش در حزب کمونیست شوروی مورد استفاده قرار گرفت و فاجعه آفرید و سرانجام به استالینیزم معروف گردید؟ به هر روی "...تأمین آزادی وجدان، عقیده، بیان، قلم، تشکل، اعتراض و اعتصاب" در برابر اصل مرکزیت دموکراتیک بیشتر به یک تعارف شباهت دارد تا یک نظریه سنجیده و جدی" (ص ۷)

در جواب، ما اتهام ایجاد حزب واحد سراسری را در خارج از کشور یک نظریه جعلی می دانیم که رفقای شورا نه به خاطر پلیمیک با ما بلکه اساسا برای آشفته کردن مغز کسانی که از نزدیک شاهد بحثهای ما در نشستهای مشترک نبوده اند و یا نظرات ما را نخوانده اند، عالمانه و عامدانه مکرر در مکرر بیان می دارند تا بالاخره در مغز افرادی چند جا بدهند.

و اما در رابطه با اصل مرکزیت دموکراتیک، چون رفقا وجود حزب کمونیست را به مثابه یک ضرورت مبارزه طبقاتی نفی کرده و از برآمد شوراگرایانه صحبت می کنند که معلوم نیست این برآمد ها کجا صورت گرفته و چه نقشی در هدایت طبقه کارگر به سوی انقلاب و پیروزی داشته اند، جز شوراهایی که زیر رهبری کمونیستها قرار داشتند، بحثی با رفقا نداریم. اما چون به نفی آن پرداخته و متقابلا نمی گویند که اگر عده ای حتا به صورت شورایی گرد هم آمدند و خواستند تصمیمی بگیرند، به چه اهمی باید تکیه کنند و پس از آن که تصمیمی گرفته شد ضمانت اجرایی آن چیست، لذا برداشتی که ما از طرز تفکر رفقا داریم، گرایش شدید آنها به آنارشیزم است که در لفافه شوراگرایی خود را نشان می دهد! در واقع ضدیت رفقا با حزب قدمتی بیش از ۳۰ ساله دارد!

در رابطه با مرکزیت دموکراتیک به علاوه باید تاکید کنیم که این یک اصل درون سازمانی است که مناسبات افراد حزبی را که در چارچوب یک برنامه و اساسنامه گرد آمده و مبارزه می کنند، از طریق کنگره ها، کنفرانسها، جلسات کادرها، نشریات حزبی، انتقاد و انتقاد از خود و رهبری در سطوح مختلف و غیره، مشخص می نماید و کمتر نیروی سیاسی کمونیست یا چپی را می توان یافت که از این سبک درست کار استفاده نکند! طبعاً اگر در چنین حزبی بحثی راجع به ژنتیک در گرفته و حزب اجبارا رای خود را در آن زمینه باید بیان دارد به متخصصینی رجوع می شود که کارشان تحقیق در باره ژنتیک است تا به حکم شیوه ماتریالیستی-دیالکتیکی، با جمع آوری فاکتها و بررسی آنها، بالاخره حزب به نتیجه ای نسبتا درست، دست یابد. نه این که مثلا یک واحد کارگری

که هیچ سررشته‌ای از علم ژنتیک ندارد مامور کند که به ژنتیسینها دستور بدهند مثلاً تحقیق موقوف! اینها الفباهائی هستند که متاسفانه باید تکرار کرد و رفقا فراموش نکنند که در هر حزبی ممکن است در اجرای این یا آن اصل اشتباهاتی صورت گیرد ولی به صیرف اشتباه، این اصول حزب زیر علامت سوال نمی روند و گر نه طبق استدلال رفقای شورا اصلاً خود مارکسیسم را باید کنار گذاشت و نه فقط اصل مرکزیت دموکراتیک آن را؟! فراموش نکنیم که جارچیان نظام سرمایه داری شکست سوسیالیسم را به نادرستی مارکسیسم نسبت می دهند!

و اما آزادیهای وجدان و بیان و غیره مربوط به حقوق آحاد مردم و از جمله کمونیستهاست که در سوسیالیسم باید از آن بهره مند شوند. پس ما تعارف نداریم و هر دوی این اصل را می پذیریم. این اصول ضد و نقیض یک دیگر نبوده و مکمل هم هستند. ولی شما رفقا که به هر قیمتی با اصول اثبات شده ی پرولتری مخالفت می کنید یا باید دامن خودتان را از مارکسیسم رها کنید و یا اگر مارکسیسم را قبول دارید اصول آن را تخطئه نکنید. به نظر ما اگر در حکومت شوراهای اصل مرکزیت دموکراتیک اجرا نشود، حکومت شورائی مضمحل خواهد شد.

در خاتمه باید اضافه کنیم که شکست جنبش کمونیستی که ناشی از عوامل مختلف درونی و بیرونی بود؛ رشد رویزیونیسم و ایجاد اغتشاش در افکار مارکسیستها هم راه با تبلیغات عظیم بورژوازی چنان نامنی به وجود آورده که کمونیستها حتا از سایه خود نیز هراسان بوده و شک جای اعتقاد را در افکار آنها گرفته است که نتیجه اش وضعیتی است که اکنون وجود دارد و علیرغم این که سرمایه جهانی به صورتی هار به کلیه ی دستاوردهای طبقه کارگر و توده های محروم جهان حمله کرده است اما به دلیل فقدان رهبری کمونیستی مقاومتها و مبارزات اینان به صورتی جداگانه و در اغتشاش پیش می رود. پایان دادن به این وضع جز از طریق وحدت کمونیستها و گرد آمدن آنها در احزاب واحد کشوری و حزب واحد بین المللی (انترناسیونال) ممکن نیست و تا زمانی که این وضع به وجود نیاید، ارتداد و اتمیزه شدن کمونیستها و جنبش کارگری و میدان یافتن تئوریهای آنارشستی و خرده بورژوایی در میان کمونیستها امری است اجتناب ناپذیر.

۱۰ تیر ۱۳۸۱ - ابراهیم

\* \* \*

**ما مردمی گفتارزده ایم. ما مردمی سخن گریزیم. در این مملکت آنچه زیاد است، حرف است. مردم به واسطه گفتار خالی از محتوا و وعده های بدون عمل به مرحله ی انزجار رسیده اند. مردم ما امروز به عمل گرایانی باوردارند که شمامت حضور در صحنه واقعی مبارزه را دارند... (به نقل از نوشته "کمیتة هماهنگی رفراندوم روی دیوارها" شنبه ۲ شهریور ۸۱)**

## از نامه های وارده:

فیفتی از آمریکا مقاله ای را در رابطه با عمل کرد شرکت ایزون فرستاده که با عرض معذرت از تاخیر در انتشار آن، به درج بخش عمده مقاله اقدام می کنیم. بولتن نظرات ان ران و سرمایه انحصاری، پدیده ای که وال استریت از انظار عمومی پنهان نگه می دارد

قدرتهای واقعی واقعی که در پشت شرکت انحصاری ان ران، هفتمین شرکت غول پیکر امپریالیسم آمریکا قرار دارند به ترتیب جی.پی. مورگان، چیس، سیتی کورپ، بانک آمریکا، مرل لینچ، مورگان استانلی و سایر غولهای انحصاری آمریکا، می باشند. بحران عظیم و بی سابقه ای که ناشی از فساد مالی یعنی به جیب زدن سودهای کلان صدها میلیون دلاری توسط اعضای هیئت مدیره ان ران و در میان بودن پای اعضای حزب جمهوری خواه و دموکرات، به خصوص کاخ سفید و کمیسیون قرضه های سهام و مبادلات (Securities and Exchanges Commission)، ثبات سیاسی و کنترل اوضاع را از دست هیئت حاکمه آمریکا خارج کرده است. دامنه ی برملا شدن ناگهانی چنین اختلاس و کلاه برداریها در سطوح فوقانی ان ران، به مراتب بالاتر از بحران بزرگ واترگیت است.

کمپانی آرتور اندرسن که مسئول امور حساب داری و بازرسی ان ران بود طی یک تباری اوضاع وخیم مالی ان ران را علنی نکرد. در این بزه کاری عظیم که در تاریخ آمریکا بی نظیر بوده، هیئت مدیره ان ران از هم کاری سخاوت مندانه کابینه بوش و اعضای کنگره و سنا برخوردار بوده. این قدرتهای مالی بانکهاست که در پشت ماشین جهانی شدن سرمایه قرار دارند. آنها هستند که سنگ بازار آزاد، انضباط مالی، حاکمیت قانون و غیره را به سینه می زنند و سالوسانه تصاحب ظالمانه خود را در پس ماسک و تکیه به هر منطقی، مزورانه حفظ می کنند. این سرمایه ها عامل اصلی فقر و بدبختی، و سرکوب عمدی نژادی، فرهنگی و واژگونی محیط زیست در سراسر جهان هستند. حال به دلیل شکست همه جانبه ان ران، دست اندرکاران که غافل گیرانه افشا شده اند در زمینه سرمایه گذاری در شرکتهای قلابی، نشان دادن سودهای کلان غیر واقعی و پنهان کردن ضرر شرکت، با سربه نیست کردن اسناد، تقلب در مالیاتها، بی رحمانه به قمار با کل اندوخته زندگی هزاران کارمند پرداخته اند. روسای ان ران با درآمدهای بسیار بالا و به خاطر سود بیشتر، دروغ بافتند، حسابهای بانکی آنها این واقعیت را نشان می داد، اما وکلای مدافع شان این سودها را قانونی اعلام کردند. هم اکنون ۲۹ نفر از اعضای مدیریت ان ران از سوی شرکتهای گوناگون تحت تعقیب قرار گرفته اند. آنها جمعا ۱۰۱ میلیارد دلار از فروش سهام خود به دست آورده اند. از چهره های معروف این گروه می توان از "لویای"،



پرزیدنت سابق شرکت، ربکا مارک جویی، دیک چینی و اندرو ماستو نام برد که از فروش محرمانه سهام خود صدها میلیون دلار به جیب زده‌اند. در عین حال که این حضرات مشغول فروش سهام خود بودند، کارمندان این ران حق فروش سهام خود را نداشتند. در دسامبر ۲۰۰۱ سهام این ران سقوط کرد و از ۸۳ دلار در فوریه ۲۰۰۱ به ۲۵ سنت رسید و ارزش یک میلیارد دلاری حسابهای K ۴۰۱ به چیزی حدود صفر رسید. جای تعجب این جاست که مقامات دولتی آمریکا نه تنها برپادادن اندوخته زندگی کارمندان این ران توسط مدیران شرکت را نادیده می‌گیرند، بلکه برعکس به آن بادیده تحسین می‌نکنند. کنت لی در پیامی که در تابستان ۲۰۰۱ به کارمندان شرکت فرستاد اظهار داشت که هیچ‌گاه چنین احساس خوبی در مورد شرکت نداشته و این درحالی بود که وی به هم‌راه دیگر اعضای مدیریت مشغول فروختن سهام خود بودند. افرادی با این خصوصیات پدیده تازه ای نیستند و در تمام مراحل تاریخ موجود بوده‌اند. از این جا روشن می‌گردد که "امپریالیسم یک سیاست نبوده، بلکه یک شکل جامعه است". مراحل اولیه رقابت سرمایه به طور اجتناب ناپذیر به انحصار سرمایه مبدل می‌گردد. لنین عمده ترین خصوصیات امپریالیسم را به گونه‌ی زیر مشخص می‌سازد: (۱) تمرکز تولید و سرمایه به آن‌چنان مرحله عالی از تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می‌کنند، به وجود آورده است؛ (۲) درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد اولیگارش‌های مالی؛ (۳) صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است، اهمیتی بسیار جدی کسب می‌کند؛ (۴) اتحادیه‌های انحصاری بین المللی سرمایه‌دارانی که جهان را تقسیم نموده‌اند، پدید می‌آید و (۵) تقسیم اراضی جهان از طرف بزرگترین دول امپریالیستی به پایان می‌رسد.

امپریالیسم آن مرحله از تکامل سرمایه‌داری است که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت به دست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق العاده کسب کرده و تقسیم جهان توسط تراستهای بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمامی اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری به پایان رسیده است"

شرکت این ران در سال ۱۹۸۵ از ترکیب دو شرکت "گاز طبیعی هوستون" و "بینترنورس اوماها" به وجود آمد. این که این شرکت به غول اقتصادی مبدل گشت کاملاً سؤال برانگیز است. این شرکت در دوران فعالیتش دارای ۲۵ هزار مایل لوله گاز طبیعی در آمریکا، ۸ هزار مایل در آمریکای جنوبی، کارخانه جات تصفیه آب در انگلستان، نیروگاه‌های تولید برق در ایتالیا، لهستان، ترکیه، گواتمالا، بولیویا، نیکاراگوئه، پورتوریکو، فیلیپین و صاحب ۶۵٪ از کل نیروگاههای تولید برق در هندوستان شد و تازه این بخش کوچکی از ثروتهای هنگفت این شرکت چندملیتی است.

این ران سعی کرد تا بزرگتر از شرکتهای صنعتی باشد و به وسیله معاملات بازرگانی و سوداگری نیز عمل کند. برای مثال اگر کالیفرنیا به کمبود انرژی مبتلا یود، این ران کمپانی‌یی را پیدا می‌کرد که دارای چنین انرژی باشد و یا انرژی را پیش خرید و پیش فروش می‌کرد. به همین دلیل، سرمایه‌های

ان ران هم صنعتی بود و هم مالی. بزرگترین بانکهای آمریکا ان ران را کنترل و پشتیبانی همه جانبه می کردند. ان ران افراد مقتدری مثل ژنرال تامس وایت که صاحب ۵۰ میلیون دلار سهام در آن بود به عنوان رئیس خدمات انرژی استخدام کرد. او ۱۰ سال بعد تحت عنوان فرمانده نیروهای نظامی آمریکا در کابینه پرزیدنت بوش انتخاب شد و مشاور دیک چینی در امور انرژی و همچنین وزیر دفاع آمریکا در زمان بوش پدر. در این دوره ان ران بیش از ۱۲ قرارداد نظامی با دولت آمریکا بسته بود. کارل راو، فردی که قبل از ورودش به کاخ سفید صاحب بیش از ۱۰۰ هزار دلار سهام ان ران بود. لارنس لیندزی، مشاور اقتصادی کاخ سفید به عنوان مشاور ان ران حقوق بگیر بود. رابرت زولیک به عنوان نماینده بازرگانی آمریکا عضو هیئت مشورتی ان ران بود. آقای فیل گرام جمهوری خواه از ان ران در سال ۱۹۸۹ مبلغ ۹۷ هزار دلار بابت انتخابات اعانه گرفت، در زمانی که همسر او وندی نیز از اعضای هیئت مدیره ان ران بود. دادستان کل، جان اشکرافت، به خاطر دریافت مبالغ هنگفت تحت عنوان اعانه انتخاباتی از ان ران توسط وزارت دادگستری آمریکا سخت مورد بازجویی قرار گرفت. در انتخابات گذشته ان ران حدود ۶ میلیون دلار اعانه به جمهوری خواهان و دموکراتها داده بود (۷۴٪ به جمهوری خواهان و ۲۶٪ به دموکراتها). دموکراتها نیز دستشان در این رسوایی گیر است. آقای جو لیبرمن که رئیس ان ران را مورد بازجویی قرار داده از سخاوت و بخشش این شرکت بی بهره نماند. او نیز از ان ران اعانه انتخاباتی دریافت کرد. بانک سیتی گروپ که از بزرگترین بستانکاران ان ران است مبالغ زیادی پول به خاطر انتخابات به لیبرمن پرداخت کرد. رابرت روبین، یکی از اعضای هیئت مدیره ان ران و وزیر اسبق خزانه داری آمریکا در کابینه کلینتون با اعمال نفوذ اصرار می ورزید تا ان ران را خزانه داری آمریکا با ضمانت مالی از ورشکسته گی نجات دهد.

مرگ ان ران به تمام جهانیان نشان داد که چطور یک شرکت انحصاری که بانکها و ماشین نظامی امپریالیسم آمریکا در پشت سر آن قرار دارند، می تواند تمام ارکان زندگی مردم را در چنگال خود کنترل کند و از طریق قدرت سرمایه فراملی سیاست دولت سرمایه داری را تعیین کند. در سطح داخلی آمریکا، اضمحلال ناگهانی چنین شرکت عظیمی با در آمد صدمیلیارد دلاری در سال ۲۰۰۰ و داشتن ۶۶ میلیارد دلار سهام، سوالات و موضوعات زیادی را برای مردم زحمت کش برمی انگیزد. ولی پاسخ ریشه ای و حقیقی به آن در پس کوهی از سالوسی و فریب نهفته است.

حاکمین سعی دارند تحت پوشش فساد در عمل کرد شرکت، آن را که موبه مو مطابق با قوانین سرمایه داری صورت گرفته است ماست مالی کنند. آنها از این نظر ان ران را مقصر می دانند که ضررهایش را از شرکاء پنهان نگه داشته است. آنها خشمگین هستند که آرتور اندرسن، یکی از ۵ بزرگترین موسسه حساب رسی "پاک دامن" واقعا از قوانین حساب داری در مورد این طرح ها تخطی کرده و از زیر بار تعهد شانه خالی کرده است. آنها دست به دامن وکلای معتبر هوستن، تگزاس،

به نام ونسون والکینز شدند تا تمام خراب کاری آنها را قانونی جلوه دهد. ولی دیگر دیر شده و سر و صدای همه از این بی عدالتی ها در آمده. نکته با اهمیت این نیست که آنها قانونی عمل کردند. بلکه این است که گرچه آنها قانون را شکستند ولی بازی را باختند. مردم عادی میلیاردها دلار از دست دادند، بازار سهام بی اعتبار شد و طرح معروف وال استریت (۴۰۱K) برای حق بازنشسته گی به کلی ناپدید شد و خشم مردم از این که ۱۵ هزار کارکن این ران ۱.۳ میلیارد دلار که اندوخته تمام عمرشان بود بر باد رفت، برانگیخته شد. درحالی که روسای این ران با بیش از یک میلیارد دلار پول نقد صحنه را خالی کردند.

### برای آنها هیچ چیز پنهان نبود:

واقعیت این است که همگی در وال استریت باخبر بودند که این ران عمل کردی گانگستری دارد و از قبل، از همه تقلبها خبر داشتند. مثلاً در سال ۱۹۹۹ بزرگترین شرکت غول پیکر انرژی آلمان به نام "وبا" قرار بود به این ران ملحق شود. ولی پس از رسیدگی دقیق متوجه شد که این ران مبالغه هنگفتی بدهکار است که با استفاده از مشاوران سرشناس و مقتدر در حسابها دست برده و در اسناد شرکت آنها را برعکس نشان داده اند و از این رو از ادغام منصرف شد.

در پی اضمحلال این ران، نیویورک تایمز نوشت: "روشن شده که تعداد زیادی از موسسات مالی وام دهنده به این ران تا بانکداران وال استریت خود از شرکا بودند و کانونهای سرمایه گذاری و موسسات حساب رسی از اسناد این ران کاملاً مطلع بودند و به مراتب بیشتر از عامه مردم در مورد وضع درونی آن می دانستند."

در واقع زمانی که "وبا" از ملحق شدن منصرف شد، گزارش داد که بدهی شرکت به ۷۰ تا ۷۵٪ کل ارزش آن می باشد. نیویورک تایمز اضافه می کند "هیئت مدیره شرکت با به دام انداختن افراد ثروتمند برای سرمایه گذاری در یکی از مشارکتها، روند متلاشی کردن این ران را تسریع کردند. به این افراد اطمینان داده می شد که با چنین سرمایه گذاری طی چند ماه سرمایه آنها دو برابر خواهد شد." در ۲۵ ژانویه این روزنامه گزارش داد که "طبق اطلاع مدارک و اسناد شرکت به موسسات وال استریت و سرمایه گذاران بزرگ، داده می شد. درحالی که این امکانات برای سهامداران خود شرکت امکان پذیر نبود..." به احتمال بسیار قوی خود آکن گرین اسپن رئیس بانک فدرال رزرو آمریکا از اختلاسها و دزدیها در این ران باخبر بود.... همانطور که پال سوئیزی می گوید: "اقتصاد این ران انحراف نیست، بلکه یک ایده ثولوژی است..." دولت آمریکا به جای پشتیبانی از منافع کارکنان این ران درمقابل این دزدیها... سکوت اختیار می کند و بوش به جای ارجحیت قایل شدن به وضع رقت بار کارکنان این ران، مبلغ ۴۸ میلیارد دلار برای وزارت دفاع به خاطر تعرض در جهان بودجه اضافی اختصاص می دهد. در هر صورت روز شمار حوادث بهتر از هر سندی این ارتباط تنگاتنگ را برملا

می‌کند: ملاقات مدیر اجرایی ان‌ران با دیک چینی در فوریه و مارس ۲۰۰۱؛ ملاقات کنت لی با دیک چینی در آوریل ۲۰۰۱؛ دیدار نماینده‌گان ان‌ران با "دان اوانز" وزیر بازرگانی در اکتبر ۲۰۰۱؛ گفتگوی تلفونی کنت لی با آلن گرین اسپن و وزیر خزانه داری و گذاشتن آنها در جریان مشکلات ان‌ران در اکتبر ۲۰۰۱؛ تلفون وزیران انرژی و خزانه داری به کنت لی در نوامبر ۲۰۰۱؛

روز شمار نشان می‌دهد که مقامات دولتی کاملاً در جریان بحران ان‌ران بودند ولی از علنی کردن آن خودداری می‌کردند تا مقامات عالی رتبه بتوانند فرصت کافی برای فروش سهام داشته باشند....

\*

رفیقتی مقاله ای در رابطه با بحران رژیم فرستاده که علیرغم برخی اختلافات به درج آن اقدام می‌کنیم. اما به علت کمبود جا در دو شماره بولتن خواهد آمد. بولتن نظرات

### بحران رژیم در پرتو کارنامه آن در ۵ سال گذشته: ۱۳۷۶-۱۳۸۱

درآمد: با پیروزی "اصلاح طلبان" در انتخابات مجلس ششم و کسب اکثریت در بهمن ۱۳۷۸ توسط پیروان "جنبش دوم خرداد"، خاتمی این امید کاذب را به مردم و به ویژه به جوانان و دانش‌جویان داد که آنها برای اولین بار بعد از وقوع انقلاب فرصت یافته‌اند که مزه آزادیهای نسبی فردی و اجتماعی و حتا سیاسی را بچشند. ولی همان‌طور که در این نوشته خواهد آمد، روند اوضاع ایران، چه در حیطه اقتصادی-مالی و چه در حیطه‌های سیاسی، اجتماعی به تدریج آن‌امیدها و انتظارات را درسالهای ۱۳۸۰-۱۳۸۱ به ناامیدی و یاس تبدیل کرد.

شکست "اصلاح طلبان" و بحران حاکم: بررسی اوضاع ایران در سالهای پس از گشایش مجلس ششم نشان می‌دهد که پیروزی "اصلاح طلبان" در انتخابات دوره ششم مجلس نه تنها نتوانست به بحرانهای اقتصادی و سیاسی رژیم جمهوری اسلامی، که سالهاست با آنها روبه‌رو است، خاتمه دهد، بلکه به ریزشهای سیاسی در درون خود جبهه دوم خرداد نیز منجرشد. به طور کلی، بعد از گشایش مجلس ششم، شاهد سیری نزولی در طیف "اصلاح طلب" درون حاکمیت و اجزای متشکله آن در خارج از دولت و از جمله در جنبش دانش‌جویی هستیم. در ۳ سال گذشته، قدرت‌نمایی و عمل‌کرد سیاسی نیروهای "اصلاح طلب" چه در داخل قوه اجرائیه و قوه مقننه و چه در خارج از آنها، با مشکلات فراوانی روبه‌رو شده و مردم ایران را دوباره نسبت به شعارها و عمل‌کرد "اصلاح طلبان" و دولت خاتمی مایوس و ناامید ساخته است.

محافظه‌کاران که علیرغم در اقلیت بودنشان در مجلس، ابزارهای اصلی قدرت و خشونت حاکمیت (ارتش، سپاه و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی) و نهادهای بزرگ اقتصادی و مالی را در انحصار دارند،

با این که مشروعیت سیاسی و اعتبار عمومی خود را در بین اقشار مختلف مردم از دست داده اند، ولی توانسته اند با استفاده از ابزارها و نهادهای قدرت به ویژه قوه قضاییه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و امتیازات و اختیارات رهبری، موانع زیادی بر سر راه پیشبرد هر نوع اصلاحاتی را که توده‌های مردم و به ویژه زنان و جوانان خواهان آن هستند، به وجود آورند.

در جریان ۵،۵ سال ریاست جمهوری خاتمی، تهاجم محافظه کاران- قتل‌های زنجیره ای، قلع و قمع جنبش دانش جویی، توقیف روزنامه‌های اصلاح طلب، دستگیری ملیون و ملی-مذهبی‌ها و تهدید و تعقیب نماینده گان "اصلاح طلب" در مجلس- و عقب نشینی‌های سیاسی خاتمی و رهبران جبهه "اصلاح طلب" در مقابل این تهاجم، نشان می دهد که صحنه سیاسی ایران وارد مرحله ای از ائتلاف نیمه علنی بین دو جناح با هدف حفظ جمهوری اسلامی شده است.

امروز بعد از ۵،۵ سال ریاست جمهوری خاتمی و ۳ سال از پیروزی "اصلاح طلبان" در مجلس، اغراق نیست اگر بگوئیم که "جنبش دوم خرداد" اساساً یک "پروژه امنیتی" برای بقای رژیم جمهوری اسلامی در دراز مدت و "جاده صاف کن" بازگشت هرچه بیشتر سرمایه گذاری خارجی به ایران بود. اما در مقابل ایجاد امنیت جهت بقای رژیم و اتخاذ تدارکات برای بازگشت سرمایه خارجی، حاکمین(هم محافظه کاران و هم "اصلاح طلبان") ناامنی سیاسی و اجتماعی جدیدی را به وجود آورده اند که با قتل‌های زنجیره ای سال ۱۳۷۷ آغاز شده و اکنون با سرکوب مخالفان حتا "خودی" و فعال کردن مجدد دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی ادامه می یابد.

شواهد نشان می دهد که جناح محافظه کار در جریان سال ۱۳۸۰، به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به نوعی مصالحه و تقسیم قدرت با "اصلاح طلبان"(البته با کشیدن "خط قرمز جدید") تن دادند و در عوض "اصلاح طلبان" درحاکمیت نیز مرزی را که محافظه کاران با کشیدن "خط قرمز" تعیین کرده بودند، به رسمیت شناختند. هر دو جناح "راست و چپ" با محدود کردن "فضای مطبوعاتی" که به شکاف‌هایشان دامن می زد و ضعف و فساد و وابسته گی آنها را عریان تر می ساخت، به انسجام این پروسه "وفاق" در جهت استحکام حاکمیت پرداختند. در سالهای ۱۳۷۹-۱۳۸۱ اکثر نشریات ملی- مذهبی و دیگر نیروهای "غیرخودی" و حتا "اصلاح طلبان" از طرف دادگاه‌های ویژه مطبوعات، که توسط اعضا و طرف داران جبهه محافظه کاران در حاکمیت تحت کنترل بودند، توقیف شدند. تعداد قابل ملاحظه ای از این نشریات: "صبح آزادگان" به مدیریت سعید حجاریان؛ "خرداد" به مدیریت عبدالله نوری؛ "نشاط" به مدیریت لطیف صفری؛ "جهان اسلام" به مدیریت هادی خامنه ای؛ "پیام حاجر" به مدیریت اعظم طالقانی؛ "مشارکت" به مدیریت رضا خاتمی؛ "عصرما" به مدیریت محمدسلامتی؛ "ایران فردا" به مدیریت عزت الله سبحانی؛ "پیام امروز" به مدیریت محمد زاهدی اصل؛ "آدینه" به مدیریت غلام حسین ذاکری؛ "خانه" به مدیریت محمدرضا زائری؛ "جامعه سالم" به مدیریت سیاوش گوران؛ "راه نو" به سردبیری

اکبر گنجی؛ هم راه با نشریات متعدد دیگر و جمعا بیش از ۸۵ نشریه نظیر "گزارش روز"، "بامدادنو"، "آفتاب امروز"، "پیام آزادی"، "آبان"، "ارزش"، "توس"، "نویداصفهان"، "جامعه" در دوره رونق مطبوعاتی سالهای ۱۳۷۴-۱۳۷۸ با انتشار مطالبی در جهت تقویت روحیه روشنگری به ویژه بین جوانان، احترام به مردم و دفاع از حقوق مدنی و سیاسی آنان از یک سو و دامن زدن به بحثهایی در رابطه با جنگ، ترور، اعدام، شکنجه، زندان، اختناق، دیکتاتوری، فقر، برابری، آزادی، رفاه، شادی، مدنیت و آزادی زنان و جوانان از سوی دیگر، به شور و شوق و جنب و جوش مردم به ویژه جوانان و زنان نفس تازه ای دمیده و آنان را دوباره در جهت امکان ایجاد یک جامعه مدنی حاوی آزادی و عدالت اجتماعی امیدوار ساختند. ولی تهاجم محافظه کاران تمامیت خواه به عرصه مطبوعاتی و بازجویی و توقیف و سرکوب نویسنده گان، مدیران و سردبیران این نشریات در سالهای ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰، نه تنها "اصلاح طلبان" را به عقب نشینی و بی عملی واداشت، بلکه بخش بزرگی از آنان را از همان اوان تهاجم به حمایت غیرمستقیم و حتا علنی از تصمیمات دادگاههای ویژه مطبوعات و سیاست سانسور کشاند. مهاجرانی به روزنامه عربی "السفیر" گفت: "کسانی که روزنامه را برای متشنج کردن اوضاع سیاسی به کار می گیرند باید بهای این کار را بپردازند... اگر من هم عضو هیئت منصفه مطبوعات بودم، خواستار بستن روزنامه بودم". جبهه دوم خرداد که دربرگیرنده ۱۸ حزب و سازمان اصلاح طلب است، بعد از سرکوب و دستگیری روزنامه نگاران و توقیف نشریات فوق الذکر طی اعلامیه ای "عموم مردم، به ویژه دانش جویان و جوانان عزیز را به حفظ خون سردی و خویشتن داری و آرامش... فراخواند".

خود خاتمی، بعد از صدور حکم خامنه ای در مورد "شارلاتانیسم مطبوعاتی" و ضاله خواندن نشریات فوق الذکر در جلسه هیئت دولت و استانداران، ضمن تاکید بر "اوامر" خامنه ای، مثل همیشه با زبان "نرم" گفت: "دولت و دستگاهها نیازمند آرامش و طمانینه اند و با توجه به سامان نظام و محوریتهی که رهبری دارند آرامش خاطر و خیال رهبری خود منشاء آرامش و ثبات کل نظام می شود. وقتی که محور آرام و مستقر بود همه امور آرامش و ثبات دارند. بنابراین از این جهت هم آرامش خاطر رهبری برای ما مهم است و ما هم باید تلاش کنیم که این دغدغه را بشناسیم و نگذاریم که به وجود بیاید و اگر به وجود آمد در صدد رفع آن برآئیم... و در درجه اول نخبگان جامعه ما، نویسندگان جامعه و گویندگان ما، اصحاب قلم و بیان ما، این فضا را فراهم آورند و در نتیجه دغدغه رهبری را واقعا از بین ببرند...". روزنامه کیهان در شماره ۶ شهریورماه ۱۳۷۹ خود نوشت: "مدتی قبل آقای یونسی اعلام کرد که وزارت اطلاعات عناصر نفوذی دشمن در برخی مطبوعات و گروههای سیاسی را شناسایی کرده است...".

بعد از این همه سرکوب و تهدید روزنامه نگاران و بستن نشریات، اظهار نظر خاتمی و عمل کرد یا

بهتر است بگوئیم بی‌عملی "اصلاح طلبان" در مقابل تهاجمات، حکایت از این امر می‌کرد که هر دو جناح رقیب به خاطر عبور از بحران‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و با هدف بقاء و حفظ رژیم جمهوری اسلامی بالاخره سیاست "وفاق" و "وحدت" را پیشه خود ساخته‌اند.

در نیمه اول سال ۱۳۸۰، پایه‌های این "وفاق" با بازداشت و پیگرد بیشتر شخصیت‌های ملی و ملی‌مذهبی و صدور احکام دستگیری چهره‌های متعلق به جناح "چپ" درون حاکمیت، منسجم‌تر گشت. سخن‌رانی جورج دابلیو بوش، رئیس‌جمهور آمریکا که ایران را به‌عنوان یکی از سه کشور "محور شرارت" نامید، اتحاد بین دو جناح را مستحکم‌تر ساخت. حمله نظامی آمریکا به افغانستان و گسترش نظامی‌گریها و عمل‌کرد سیاست‌های جنگ طلبانه آمریکا در منطقه خاورمیانه (در فلسطین) مثل "باران رحمت" به سردمداران دو جناح فرصت داد که برگزاری سال‌گرد انقلاب بهمین را در سال ۱۳۸۰ به نمایش "وفاق ملی" و وحدت بین خود در جهت حفظ نظام تبدیل سازند.

در این راستا بود که در آخر سال ۱۳۸۰، محافظه‌کاران و "اصلاح طلبان" در حاکمیت تصمیم گرفتند که به‌ابتکار چند تن از "ترم‌تان" دو جناح (تاج‌زاده، عبدی، اصغرزاده، ربیعی، باهنر و محبیان) دست به تشکیل هسته‌ی اولیه‌ی "کمیته وفاق ملی" بزنند. بدین ترتیب تکیه کلام "اصلاح طلبان" در بهار ۱۳۸۰، عباراتی چون "اعتدال"، "ارجحیت حداقل مطالبات مردم بر حداکثر مطالبات آنها"، "پذیرش تدریجی"، "کاهش توقعات" و تأکید بر "نظریه‌پردازی" و پرهیز از "سیاسی‌گری"، شد. حتا سردمداران "جبهه مشارکت ایران اسلامی" نیز دیگر از "جامعه مدنی" صحبت نکرده و مرتباً به دانش‌جویان اعلام کردند که با کمال تأسف برقراری دموکراسی در ایران مسئله‌ای مربوط به "آینده‌ی دور" است. حجابیان و علوی‌تبار مریدان دانش‌جوی خود را از دست زدن به فعالیت سیاسی برحذر داشته و آنها را دعوت به پایان دوره سیاسی‌گری و لزوم "کار تئوریک" کردند.

باید خاطر نشان ساخت که "اصلاح طلبان" به‌هنگام پیروزی در انتخابات مجلس ششم در بهمن ۱۳۷۸، شکست رفسنجانی را "پیروزی بزرگ" قلمداد کردند و از "مرگ سیاسی" او دم زدند. اما در واقعیت رفسنجانی و باند او، نه تنها در مرکز رژیم هم‌چنان قدرتمند و تصمیم‌گیرنده باقی ماندند، بلکه امروز سردمداران "رادیکال" "اصلاح طلبان" که وارد گفتمان انتقادی از گذشته خود شده‌اند از "برخورد غیرمعتولانه به آقای رفسنجانی در گذشته" سخن می‌گویند. آنها به خاطر حفظ منافع تنگ‌نظرانه طبقاتی و موقعیت‌های اجتماعی خود، به دنبال روش‌های معتدل‌تری می‌گردند که با محافظه‌کاران در قدرت به وحدت کلمه و "وفاق ملی" برسند. در واقع در نیمه ۱۳۸۱، بعد از گذشت نزدیک به ۲۴ سال از انقلاب ایران، جناح‌های مختلف بر سر سهم در قدرت و نقش رهبری جمهوری اسلامی در چند نکته اساسی و استراتژیک به "وفاق ملی" رسیده‌اند.

ادامه دارد

## آینده‌سازان !

تراژدی مرد و طبقات سازی  
 انسان را برده‌انسان کرد. روزی  
 و سازنده‌گان جهان را گرفتار  
 در چنبره‌ی حکام ظالم :  
 دختران قربانی خدایان  
 یا در ۹ ساله‌گی در بستر مردان  
 زنان زنده‌به‌گور با شوهران  
 حرم‌سراها ناکافی  
 برای هوسرانی توانگران  
 و پسران خواجه یا ملیجک آنان!  
 از برده‌داری کهن  
 تا برده‌داری نوین  
 ثمره‌ی کار کودکان  
 بی‌مزد، بی‌حق و حرمت  
 ربوده‌شده به‌دست ستمکاران.  
 اکنون که نظم سرمایه  
 جهان را به‌مرز نابودی کشانده  
 و خود را "پایان تاریخ" می‌نامد  
 تیره و تار گشته  
 آینده‌ی آینده‌سازانی  
 که جز برای تولید ،  
 که جز برای تولید  
 شرکت در جنگهای ناعادلانه  
 یا سپرده‌شدن به روسپی‌خانه  
 برای هوسرانی افسارکسیخته  
 به‌اینان نیاز ندارد

## ورزش کالائی !

از دیر باز انسان  
 حرکت عضلات بدن را  
 چاره‌ای در سلامتی دانست  
 و شاعران سرودند :  
 "نزیرو بود مرد را راستی  
 زیستی گزنی زاید و کاستی" (۱)  
 بازی و مسابقه‌ها  
 ترتیب داده‌شدند تا  
 به‌رشد اندام و روان انسانها  
 یاری دهند و حتا  
 نهال دوستی بنشانند  
 بین مردمان این دنیا  
 \* \* \*  
 در عصر تولید کالائی ، اما  
 ورزش کالاشد در بازار عرضه‌ها  
 در باشگاهها و میدانها.  
 ورزش‌کاران چون کلادیاتورها  
 خرید و فروش شدند  
 مسابقه‌ها با درآمد یافتند معنا  
 و مد روزشد. ستایش از تیمها  
 دوپینگ هم عاملی در پیروزیها!  
 تا  
 راستی و درستی، توان و مهارت  
 در ورزش سودایی، رنگ باخت  
 و دوستی آفرینی ورزش  
 جای به دشمن تراشی داد



\* \* \*

چنین بود که از ورزش  
رسالت سلامتی ربوده شد  
ورزش مرگ آفرین کشت  
تیمپرستان انتقام‌گر شدند  
به‌هنگام شکست تیم‌شان و  
وارد میدان شدند سیاست‌بازان  
برای به‌خدمت گرفتن آن!  
آهای انسانهای ورزش دوست  
زنهار با پول شما  
می‌کشند سلامتی را  
درهم شکنیم ورزش کالائی را  
و رسوا مافیای آن را  
تا دوباره ورزش در آید  
در خدمت سلامتی تن و روان  
و دوستی و نشاط انسان!

(۱) از فردوسی

مرداد ۱۳۸۱ - ع. بینالودی

به نمایش گذاشته می شوند  
آینده‌سازان تحقیر و مجالده شده  
تا خیال حمله به کاخ ستمگران  
در سر آینده‌سازان عصبیانی  
جای نگیرد.

\* \* \*

چنین است که در ایران  
کودکان حتا در رحم مادر  
محکوم به مرگ می شوند.  
تخم‌حرامها با زهر کشته شده  
سوراخ شده با بیشتر وافور  
جان می‌بازند چه مظلومانه  
و پَرپر در جهنم کار مزدی  
فقه اسلامی پدری جانی را  
به حکم پدرسازاری پناه می‌دهد  
ستایشگر مرگ است و گوید  
جای کودکان مرده بهشت است!  
کفتار دین، بدتر از کرک سرمایه  
آینده‌سازان را نابود می‌کند  
و اینان جلا می‌دهند  
خنجرهای انتقام را  
برای آینده‌ی در راه!

۱ تیر ۱۳۸۱ - ع. بینالودی

\* \* \*

\* \* \*

\*

\* \* \*

\*

\*

\*

\*

\*

### سخنی با خواننده گان

رفقا و دوستان "بولتن نظرات" نشریه‌ای است که به کل جنبش کمونیستی ایران و جهان تعلق دارد. یک نشریه‌ی کمونیستی در صورتی می‌تواند به وظایف خود به درستی عمل کند که با مخاطبین اش وسیعترین و عمیق‌ترین پیوند را داشته و از نظرات و عقاید آنها تغذیه کرده و لذا غنی‌تر گردد.

از شما می‌خواهیم ما را، چه در مورد مطالب استراتژیکی مربوط به سوسیالیسم، چه در مورد مباحث تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی مربوط به جنبش کمونیستی در حال حاضر، چه در رابطه با اوضاع عینی جهان و ایران و مسایل مربوط به صف آرائیهای طبقاتی در آنها، چه در مورد نقش هنر و ادبیات انقلابی و غیره، یاری دهید تا این نشریه به نوبه‌ی خود برآزنده‌گی تعلق به طیف نشریات کمونیستی را هرچه بیشتر پیدا کند. به علاوه کمکهای مالی شما بدون تردید راه‌گشای کار ما خواهد بود. دستتان را به گرمی می‌فشاریم.

هیئت تحریریه